

دولت جمهوري اسلامي افغانستان



اكادمي علوم
معاونيت علوم بشري
مرکز بين المللي تحقيقات كوشاني
(مجله علمي - تحقيقي سه ماهه)



سال ۱۳۹۴ خورشیدی

شماره (۴)

شماره مسلسل ۲۳

دوره سوم



كوشانيان

سال تأسيس ۱۳۵۷ خورشیدی

كابل - افغانستان

شرح روی جلد

گوشواره طلائی مکشوفه طلائی شبرغان با شیوه زرگری بومی باختری قرن
اول - دوم میلادی دوره سکیت و کوشان .

مدیر مسوول: معاون سرمحقق نورمحمد " کاوه "

مهتم : معاون محقق لینا " روحی نائب خیل "

کمپوز و دیزاین : علی خروش " فضلی "

سرطان سال ۱۳۹۴ خورشیدی - شماره (۴)

ناشر : ریاست نشرات اکادمی علوم

چاپ : مطبعه شمشاد هاشمی

تیراژ : ۵۰۰ جلد

آدرس : کابل - افغانستان ، قلعه فتح الله خان ، جوار مسجد میر عبدالکریم آغا.

تلیفون : ۰۷۰۰۲۵۲۲۱۲

۰۷۰۰۲۰۶۴۳۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هيات تحرير :

- ۱- سرمحقق دوكتور خليل الله " اورمړ "
- ۲- پوهاند دوكتور محمد حسين " يمين "
- ۳- سر محقق نصرالله " سوبمن "
- ۴- سرمحقق نظر محمد " عزيزى "
- ۵- سرمحقق كتاب خان " فيضى "
- ۶- معاون سرمحقق محمد نعيم " جيلانزى "
- ۷- معاون سرمحقق نور محمد " كاوه "

وجه اشتراك سالانه:

افغانى	۸۰	در كابل
افغانى	۹۰	در ولايات
دالر	۶	در خارج كشور
افغانى	۲۰	قيمت يك شماره

فهرست مطالب

شماره	عناوین	نویسنده	صفحه
۱	تنگی سیدان Tangisai	سرمحقق نظر محمد عزیزی	۱
۲	نگاهی برکتیبه های آشوکا ...	سرمحقق عبدالجبار عابد	۹
۳	نقش اقوام هم تبار آریان در...	پوهاند دوکتورمحمد حسین یمین	۲۲
۴	حفریات سموچها در ...	پروفیسور دولت خواجه داودی	۲۸
۵	دهلنیزم د منخته راتگ سبونه او ...	خپر نوال جیلانزی	۳۸
۶	تأثیر فرهنگ هلنیزم در	معاون سر محقق نور محمد کاوه	۴۴
۷	ماتهورا ساحه تحت نفوذ کوشانی ها	محقق فریدالله نوری	۶۱
۸	روابط خارجی و تجاری ویما ...	علی حشمت سنا	۷۲
۹	ناگای دیروز و شاه مار امروز	سیدحسین برهانی	۸۶
۱۰	تطور الحضارة والثقافة فی آریا التاریخية	معاون سر محقق نور محمد کاوه	۹۵
۱۱	Das Pantheon der kushana ...	Joe Cribb	۱
۱۲	Administration	B.N.Puri	۶

Editorial Board:

- ١- Prof. Dr. Khalilullah Ormal
- ٢- Prof. Dr. M. Husain Yamin
- ٣- Professor Nasrullah Sobman
- ٤- Professor Nazar M. Azizi
- ٥- Associate Professor M. Naeem Jailan Zai
- ٦- Professor Katab khan “Faizi”
- ٧- Associate Professor Noor Muhammad “Kava”

Editor: Associate Professor Noor Muhammad “Kava”

Assistant: Lina “Rohi” Naibkhill

Designed & Composed by Ali Khorosh “Fazli”

Period: ٣ Vol : ٤

Year: ٢٠١٥ – ٢٠١٦ A.D

Tel: ٠٧٠٠٢٥٢٢١٢ - ٠٧٠٠٢٠٦٤٣٤

Islamic Republic of Afghanistan
Academy of Sciences
International Center for
Kushan Studies



KUSHANIAN

۲۰۱۰-۲۰۱۶ A.D



تنگی سیدان Tangisai

تنگی سیدان در سمت جنوب غرب سرک موتر رو گل باغ موقیعت دارد . در واقع معبد بودایی به طریقه سرواستی و ادای مکتب دهرما گوپتاه است .

این معبد بودایی رابطه به دوره اخیر کوشانی های قرن پنجم ششم میلادی دارد . این معبد در فراز کوه بچه قرار گرفته که از نگاهی موقیعت از انظار دور و در یک محل آرام به مشاهده میرسد . چشمه با آب تلخ در کنار چپ این معبد وجود دارد که فکر میکنم در زمان راهبین وموبدان معبد به طریقه یی از آن آب استفاده میکردند . وبه آب شیرین مبدل می ساختند . (۱)

معبد بودایی تنگی سیدان در سه طبقه تراس مانند اعمار گردیده که تراس اول در واقع همسو با اراضی بوده ، کدام ساختمانی در آن وجود ندارد ولی ساختار های چون ستوپه ها و حجره های راهبین در وسط تراس دوم معبد بمشاهده میرسد . ستوپه ا به شکل چهار گوشه که بیشترین قسمت پودیوم آن از ساختار های پوشه یی یا دیا پری بوده کم ارتفاع و بخش های سلیندریک آن تقریبا به مرور زمان از بین رفته است . از آنجایی که تحقیق بعمل آمده است ساختمان های داخل معبد در احاطه دیوار های از خشت خام بوده به رنگ خاکی سبز گونه با رویه پوش کاگل ضخیم که آنهم به مرور زمان و بنا بر دستبردها حفاری غیر قانونی و غیر مسلکی تخریب گردیده است . (۲)

ستوپه ها به اندازه هاوسایز های متفاوت دارای احجام مختلف از نقطه فوقانی معبد آغاز و تا تراس دومی ادامه دارد . ستوپه ها که به شکل مربع و به گونه سمبولیک ساخته شده علاوه از دارا بودن نوع بیسمنت های پودیوم از نظر سکلیت بندی شامل ساختمان توروس یا برا مده گی های انحنایی بوده در اطراف خود سکلیت های ستون های کوچک چسبیده به دیوار را که در قسمت فوقانی با سه قطار سنگ های ورقه یی که در واقع سکلیت سر ستون های کورنتی Corention رامیسازد برجسته شده و کانسولها Consolen نیز با سنگ های ورقه یی به شکل تیغه تبلور یافته که البته در وقت و زمان اش باستوک ویا نوع از رو پوش یا لایه ستوکی مزین گردیده بود .

ستوپها عمو ما بین ۲۰۰ سانتی متر الی ۲۵۰ سانتی متر واز ۱۰۰ الی ۲۰۰ سانتی متر عرض داشته و داخل انها همه از مواد ریگی گل ساده سنگهای دریایی و تیغه سنگهای کوهی پرانه شده است . به همین گونه ستوپه مرکزی در بین ویهارا Vihara و بین تراس های اول و دوم جابجا گردیده است . (۳) آنچه گفته امدیم در بین تراس نمبر (۱) از پایین به بالا تعداد از ساختمانهای حجره های راهبین بوده که قسمت از آن توسط قاچاقبران آثار یاستانی حفاری گردیده و چاه های حفر شده باوزش باران تخریب گردیده است این حجره ها از خشت خام پخسه اعمار گردیده و روی ان توسط کاکل حدوداً ۲ الی ۵ سانتی متر لایه کاکل گرفته شده و در روی این لایه سیم گل کاری شده است . سیم گل این حجره ها مانند ساحات و معابد بودایی خروار - مس عینک و تپه مرنجان تصاویر دیواری Fresco از هیکل ایستاده بودا Buddha با سانگهاتی Sanghati (لباس ویژه مرتازان هندی) سرخ رنگ بملاحظه میرسد . چهره و قیافه هیکل بودا به شکل شیر چاهی بوده و از نظر ترست های مذهبی در حالت

دهرما چکرا Dharma cacra mudra یا تعلیم بملاحظه میرسد . احتمالاً دورادور دیوار های این حجره از همچو تصاویر ایکونوگرافی Iconography نقش بسته شده باشد که مستلزم بازنگری و حفاری خواهد بود .

ساختمان این حجره ها تا آن جایکه تحقیق و مطالعه گردید گنبد با ترومپ Trump و تعداد از قطار های فریز نمادیک در دورادور حجره بملاحظه میرسد . (۴) از نظر شیوه های انطباقی بر ساختار های معماری دوره های ساختمانی معبد بودایی تنگی سیدان رابطه مستقیم با دوره چهارم مس عینک لوگر و دوره سوم تپه خندر که در مسیر سرک بین شیواکی و چهار آسیاب به سمت راست در نشیبی کوه بچه یبی احراز موقیعت نموده میگیرد .

از نظر مطالعاتیکه پیرامون تیکرهای این معبد صورت گرفت مربوط به دوره کوشانی بوده و از نظر فورم و ساختار و مواد با معبد بودایی مس عینک ساحه باستانی خروار باهم شباهت داشته ولی از نظر دوره بندی باهم فرق دارند . سیستم پوشه یی از نظر مطالعات ایکه صورت گرفته نسبت به هر ساختمان دیگر دارای قدامت های تاریخی و باستانی بوده از قرن چهارم الی قرن هفتم میلادی در حوزه تمدنی گندهارا که کابل و دره کابل شامل آن میباشد ترویج داشت و به همین گونه از لحاظ کاربرد و شیوه کار دیاپری در معابد همخوانی با سایر معابد بودایی کابل دارد .

بهر صورت باید اذعان داشت که معابد بودایی کابل به شکل قلعه دورادور یوربانیزم شهری را احتوا نموده و دلیل آنست که دامنه های کوه بچه هاوتپه های خاکی که دارای چشمه سارها ویا نزدیک به آب میباشد دور از انظار و فضای آرام اعمار

میگردید به ندرت میتوان گفت که معبدی مبنی بر سلک بودایی در بطن شهر و در حومه شهر نشینان وجود میداشت .

طوریکه در شرق کشور معابد بودایی مانند Hadda پچیرواگام Paciragam لالمه Lalma و غیره دورتر از مرکز ناکی لوهو Nakiloho یا همان مرکز شهر ناگارهارا Nagarhara به فاصله ۲-۴ کیلومتر ساخته شده که از شهر نشینان فاصله داشت . (۵)

از آن جاییکه سروی و تحقیق ساحه پیرامون این معبد بوجود آمد در همین پهنه کوه بچه فرش معبد دورادور ستوپه ها توسط سنگ وستوک گرفته شده بود که به مرور زمان از میان رفته است . غرض دیوار های محاط معبد بصورت یکسان نبوده در جایی به یک متر و در بعضی قسمت ها بین ۸۰-۷۰ سانتی متر بملاحظه رسیده که صرف بقایا و جاهای خشت های آن بملاحظه میرسد .

آنچه قابل یادآوریست شیوه پلانگذاری این معبد با ساختمانهای خواجه صفا و تپه نارنج یکسان بوده است . بدین معنی که ویهاره به شمول حجره های رهایی که کلاً از خشت های خام و گنبد ساخته شده بود با معابد تنگی سیدان همخوانی دارد یعنی این حجره ها عموماً در پایین معبد یا همان سانگارا اما اعمار گردیده است تصور میشود که در معابد بودایی از نظر موقعیت و جاهیگاه ساختمان ویهاره ها در سمت چپ معبد اعمار میشد ولی در پهنه از کوه بچه ها پایین از معبد ساخته میشد . که نظیر آن در کابل همانا تنگی سیدان کوه خواجه صفا تپه نارنج تپه خزانه تپه مرنجان بوده میتواند . با در نظر داشت مطالعاتیکه روی تعداد از پروفیل های از پا رچه های ظروف سفالی معبد تنگی سیدان صورت گرفت پروفیل ها قسمت فوقانی بدنه ظرف های

f1(a) f1(b), بعضا دارای سه دوره بعضا دارای دو دوره لب افقی و داخل انحنایی با لعاب سرخ جلا دار و با لعاب جگری سوخته توام با تزئینات نباتی در دامن این لبه ها یا پروفیل های ظرف بملاحظه میرسید .

همچنان موجودیت تیکرهای نازک با خمیره نخودی و لعاب سرخ که احتمالا از ظروف نوع یاتیپ لیکتوس Lykthos یا همان افتابه های دسته دار باشد نیز بدست آمد . (۶) که ما را متیقن به دوره های چهارم و پنجم ساختمانی تپه مرنجان کوه خواجه صفا و تپه نارنج مینماید و چنین تیکر های را در معابد بودایی خروار یافته میتوانیم

همچنان شیوه ساختاری ستوپه به شکل ستوپه های قرن اول ایکه در تمامی قسمت های مرکزی و ساحات شرقی کشور اعمار میشد ان طور نیست بلکه بعد از قرن اول تمامی ستوپه ها در سه بخش ساختمانی تنظیم میگردد . (۷)

۱- ستوپه های قرن اول میلادی سلیندریک با شیوه های ستوپه سازی دوره شونگه که هنرمندان گندهاری نیز از آن تقلید نموده اند . دارای سلیندریک ولی بدون پودیوم Podium .

۲ - ستوپه های قرن دوم -چهارم میلادی در ساحات کابل - خروار - شرق کشور مانند - هده-ساحات شیر شاهی - اسلام پور - لالمه - پچیرو اگام و خارج از کشور در تخت باهی - تاکسیلا تهاریلی جمال گری شاجیکی دری دهرماراجیکا سوات و غیره . دارای پودیوم سلیندر و گنبد بوده ارتفاع زیاد نمیداشت . (۸)

۳ - ستوپه های قرن پنجم-هفتم میلادی که ختم دوره ستوپه سازی میباشند عموماً چند ضلعی بوده از ۱-۳ بودیوم ساخته میشد و تعدد اضلاع آن از ۴ ضلعی به ۸ ضلعی وبعضا زیاده از آن تبلور یافته است مانند ستوپه های مکشوفه تپه توپ کلان هده تپه سردار غزنه مس عینک دوره های بعدی . گرچه معبد بودایی تتگی سیدان از نظر ساختاری به کته گوری سوم یعنی قرن پنجم و ششم جای دارد ولی بهر حالت شیوه بر خورد با قواعد ستوپه سازی پوشه یی وگاهی بدون پلاستر نسبت به ستوپه های که از سنگ های چهار گوشه حجیم قبل تر مورد استفاده قرار میگرفت وچندان دقت لازم در ساختمان های متناسب پایه ها کانسول ها ورواقهای سطح خارجی ستوپه صورت نمیگرفت وکانسولهای بودیوم ستوپه ها از نظر فواصل با هم فرق مینمود .

در این تیپ ستوپه ها مانند ساحات شرقی کشور نماد های افسانوی وایکو نوگرافی در بودیزم وجود ظاهری پیدانمی نماید مانند اتلانتهها تجسمات حیوان چون شیر که درواقع نماد عظمت بوداونگهبان در کنار بودا ودر عین زمان نوع ممثل آن در ستوپه میباشند .(۹) به نظر نمیرسد وبعضا همان شیوه های متناسب معماری را مد نظر نگرفته اند ودر بسیاری از قسمت های رنگ معماری بومی و محلی بران داده اند .

به همین منوال معابد بودایی در دامنه های کوه بچه ها در کابل خورد کابل بعضاً از این قواعد مبرا بوده است. بهر صورت معبد بودایی تتگی سیدان یکی از معابد یست مینی بر طریقه سرواستی وادا واز نظر شیوه معماری معبد سازی رابطه مستقیم به قرن ۵-۶ میلادی گرفته وبا تپه خندر خروار ودوره اخیر مس عینک لیول ۴ همسویی داشته است . مواد ساختمانی آن گل پخته پخسه سنگ های ورقه یی سنگ های کوهی پلاستر ستوکی

خشت خام قابل یادآوری است . بایست علاوه نمود که هرگاه حفاری به شکل سیستماتیک صورت گیرد و مطالعت ستراتیگرافی در آن صورت گیرد شاید ابهاماتی که در زمینه معماری از نظر معماری موجود است در زمینه زمانه گذاری آن کمک نماید .

مأخذو مدارک

- ۱ – مراجعه شود به دورنمای معبد بودایی تنگی سیدان .
 - ۲ – مراجعه شود به سمت شرقی نمای معبد بودایی تنگی سیدان .
 - ۳ – مراجعه شود به راپور علمی هیأت اعزامی در تنگی سیدان در انستیتوت باستانشناسی ۱۳۸۰ .
 - ۴ – راپور سروی ساحه باستانی خروار در آرشیف انستیتوت باستانشناسی ۱۳۸۲ .
- 5 – Gandhara Kunst ,Erbe Pakistan
,Kunsthalle, Bonn ,2007,p.20-54.
- ۶ – نظر محمد عزیزی . ساختمانهای تزئیناتی و معماری تپه شتر هده ۱۳۸۲ صفحات ۱۴۱-۱۴۰ .
- 7- S.J.Marshall, The Buddhist art of Gandhara
, Cambridge 1960 .
- 8- S.Mizunu,Thareli Kyoto 1978,p.29-40.
- ۹ – مقایسه شود با آثار قرن سوم و دوم هده : شاهی بای مستمندی . جفریات جدید هده . ۱۳۵۲ .

سرمحقق عبدالجبار عابد
نگاهی بر کتیبه های آشوکا در گندهار و درونته
چکیده

آثار تاریخی و فرهنگی به جا مانده از تمدن های قبل در افغانستان از قبیل کتیبه ها، مسکوکات، مجسمه ها انواع ظروف، ساختمان ها و غیره همه و همه نمایانگر هویت ملی و تاریخی این مرزوبوم و از جمله افتخارات بزرگ ما پنداشته می شود. کشف کتیبه های سرخ کوتل، رباطك، کتیبه کندهارو... که به واقعیت امر ارزشمندی خاص خویشرا در آن مقطع زمانی هم از لحاظ زبانی و هم از بابت رسم الخط مروج آن ایام و هم در چگونگی گسترش آیین ها داشته و دارد هر هموطن را علاقمند به این می سازد تا معلومات شانرا از خلال پژوهش های علمی انجام شده غنا مند سازد. روی همین ملحوظ اینجانب هم با علاقه خاصی که به این دوره پردرخشش دارم مقاله را تحت عنوان «نگاهی بر کتیبه های آشوکا در کندهار و درونته» آماده ساخته ام و پیشکش حضور شما می نمایم.

واژه های کلیدی : کتیبه ، پیوداسی ، موریان ، بودیزم ، آرامیک .

مقدمه

طی سال های ۶۵۰ تا ۳۲۵ ق- م امپراتوری ماگادها در ایالت بهار یا بیهار کنونی تاسیس شد و به تدریج آیین های بودا و جین به زبان پراکرایت و سانسکریت رواج یافت. این امپراتوری در سال ۳۲۵ ق- م به دست ساندر گوتوس یا چاندرا گوپتا سرنگون شد. سلسله موریائی هند بعد از سقوط امپراتوری هخامنشی بدست اسکندر یونانی در هند روی کار آمد. بزرگترین شاه سلسله

موریائی هند آشوکا نوه چاندراکوپتا نام داشت. وی سراسر هند و افغانستان را به تصرف خود در آورد و در ترویج کیش بودا تلاش فراوان کرد او از بزرگترین فرمانروایان تاریخ هند است. شور و شوق و غرور کشور گشایی وی دیری نپایید، و رفته رفته وجود امپراتور آشوکا تحت تاثیر گرایش های معنوی متحول گشت و سراسر ذهنش را اندوه و پشیمانی نسبت به خشونت هایی که بر مردم روا داشته بود، فرا گرفت. این اندوه و ندامت که با تعقل و تعمق نسبت به حقیقت جهان توأم بود نتیجه تعالیم عمیق بودا بود، تعالیمی که جنگاوری، درنده خو را به شاه نرم دل و مهربان مبدل ساخت. چنانچه کتیبه های یافت شده در شهرکهنه کندهار و درونته، همچنان کتیبه های سنگی که بر صخره ای در اطراف کالینگا، واقع در ایالت اوریسای امروزی یافت شده است، بر این واقعیت دلالت دارد که آشوکا به آیین بودایی گروید و خود به جرگه پرچمداران و رواج دهندگان مسلک عدم خشونت پیوست. امپراتوری موریای هند پس از آشوکا رو به زوال نهاد و سلسله شونگا (Shunga) که بیشتر بر حوزه ی رود گنگ تسلط داشت، بر سرکار آمد و پس از آن در سال های ۷۵ تا ۲۵ ق- م خاندان کانوا به حکومت رسیدند. پس از این ها کوشانی ها هند را تصرف کردند و کشور مستقلی بنا نهادند.

آشوکا نواسه چندراکوپتا، بنیانگذار سلسله « موریان » هند، از سال ۲۷۳ الی ۲۳۲ ق م فرمانروایی داشت. وی پسر (بیندو ساره) از شاهان موریایی بود پایتخت این پادشاه (پنته امروزی در آستان بیهار) واقع بود. قلمرو پادشاهی او بسیار گسترده و سراسر شبه قاره هند جز بخشهای جنوبی و احتمالاً قسمتهای از سند و بنگال را فرا میگرفت. بدین معنی که قسمت عظیمی قاره هندوستان و بخش های از افغانستان امروزی که از جمله سر زمین های باستانی کابل، پکتیا، ننگرهار، لوگر، کاپیسا، غزنه، قندهار و نیز قسمتهای

از بلوچستان جزء امپراطوری او بود گرفته تا میسوره در دور دستهای بنگال و تا جنوب (گوآی) کنونی فرمان راند. نام آشوکا از دو بخش (آ) و (شوکا) ترکیب یافته که در سانسکریت معنای آن (بی اندوه) است.

آشوکا در جوانی خوی خشن داشت و به آشوکای درنده معروف بود، برای برآورده ساختن خواست هایش به هر امری متوسل میشد و چون خواهان فتوحات بیشتر بود بناء خسارات بزرگ مالی و جانی را متقبل می گردید و اما در جنگ مشهور که به نام کلنگا به قول بعضی مورخین کالینگه (Kalinga) معروف است یکباره حالت آن منقلب شد و از حرص و آز، خود خواهی و آرزوهای سرکش دست کشید چنانچه به گفته صاحب نظری: «آشوکا بعد از جنگ معروف (کلنگا) که در آن بیش از یکصد هزار نفر کشته و دهها هزار نفر زخم برداشتند و یکصد هزار به اسارت درآمد. از دیدن جوی خون و جسد های پاره پاره دفعتاً حالش منقلب شد و هر نوع طمع و توقع را پشت پا زد به شکل راهبی درآمد و با لباس فقر و روحانیت باقی سال های سلطنت خویش را به پایان رسانید.» (۹۸:۸) بعد از آنکه خوی آشوکا برگشت، به بودا گراییده شد و مبدل به یک بودایی خوش قلب و مهربان گردید و کوشش هایش باعث گسترش ریشه های دین بودایی در منطقه شد. (با گراییدن به آیین بودیزم آشوکا تحول بزرگ روحی در نهادش ایجاد شد. این واقعه ناشی از خونریزی بی حد و حصری بود که در نتیجه جنگ باعث قتل هزاران انسان شد. اونه تنها يك زمامدار سیاسی همچنان زمامداری روحانی را به عهده گرفت. او اراده کرد که آیین بودایی را در سرزمین مفتوحه موریایی پخش و ترویج کند و با فرستادن مبلغین تعالیم فلسفی بودائی به این موفقیت دست یافت، آیین بودایی در سراسر افغانستان منتشر گردید.) (۳۵:۲)

به قول علامه حبیبی: « وقتی آشوکا به فلسفه صلح و سلام دین بودا متمایل شد در سنه ۲۶۰ ق- م رسماً دین بودا را پذیرفت و به نشر و تبلیغ آن همت گماشت و ازین تاریخ به بعد، عهد سلطنتش دوره امن و سلام و تعمیرات دینی و بسط امور خیریه و بنای معابد بودایی و راه ها و مسافر خانه ها و انتشار دساتیر دینی بود.» (۳: ۴۷) وی برای خانواده ی خویش رسم خاصی را در پیوند های خیرات دادن ها، و بر آوردن حاجات نیازمندان پایه گذاری نمود. ارج و احترام به همه ادیان را شایسته و بایسته شمرده و به دیدار پیروان ادیان دیگر نیز میشتافت. او فرمان داد تا گیاهان و میوه های دارویی را گرد آورده در سراسر هند کشت نمایند. در مسیر راه ها باغهای انجیر هندی و باغهای ام بسازند و در هر ۱۸ میل برای مردم چاه آب آشامیدنی حفر کنند و نیز بر سر هر چاه آبخوری (تشت) نصب نمایند.

حوادث سلطنت آشوکا بر روی تخته سنگ ها و ستونهای تراشیده شده که قسم فرامین نقر شده است، وقتی صدور یافت در نواحی مختلف امپراطوری در معرض انظار عمومی نصب شد و مردم به پیروی از آموزه های اخلاقی (دهرمه) (دینداری، پرهیزکاری و عمل) دعوت میشدند. ۱۴ فرمان شاهی روی تخته سنگ (رویال ادیکت) و ۷ فرمان روی ستون (پیلار ادیکت) مهمترین اسناد دوران حکومت این پادشاه است. اودراین فرامین مردم را به پیروی اصول اخلاقی فلسفی و مذهبی دعوت نمود. (از روی همین فرامین سنگی معلوم میشود که شاه نسبت به رفاهیت رعایا و خوشبختی اهالی دلبستگی زیاد داشت چنانچه موضوع تهیه ادویه برای انسان ها، حیوانات، تورید و تقسیم نباتات مفید صحتی در جنوب هند و حتی در ممالک مجاور و صدها اقدامات مفید اجتماعی دیگر از جمله خدمات شایان اوبه شمار می رود، حتی به صاحب منصبان امر نموده بود تا از حال و احوال مردم به خصوص

مستمندان او را واقف ساخته و به موقع از آنها دستگیری نمایند).
(۴۳۷:۷)

آشوکا، در سالهای ۱۰-۱۲ سلطنت خویش (۲۵۸ - ۲۵۶ پیش از میلاد) به گسترش آیین بودایی در نیمه شرقی (از بلخ تا قندهار) آریانای باستان پرداخت « در سال ۱۴ جلوس خود (۲۵۶ق- م) در فرمان سنگی نمبر ۱۳ این موضوع را حك کرده است» (۷۰:۴) وی برای نشر آیین بودایی و قوانین مقدس (دهرمه) در جهان دستگاه تبلیغاتی بزرگی ایجاد کرد و مبلغانی به اطراف هند، ایران ممالک غرب آسیا، اروپا و افریقا فرستاد. به قول صاحبنظری: « در عصروزمامداری پادشاه موری (آشوکا) که هیأت های از مبلغین را اعزام نموده بود این علاقه ها آیین نو (بودایی) را قبول نموده بودند.» (۳۶۰:۹)

علماییکه برای بار اول در این راه بودیزم را تبلیغ و تدریس نموده عبارتند از: مجیهان تیکا (Majihan Tika)، دهارماکیتا (Dahrma Kita) مهاراجا کیتا (Maharaja Kit) میباشند که از دره های کابل و حوزه ارغنداب حتی تا سرحدات دورتری از افغانستان این دین را با فرامین آشوکا پخش نمودند. « از اواسط قرن سوم ق- م به بعد آیین بودایی در خاک افغانستان از شرق تا (کاپیسا) و کابل و از این حدود يك طرف به سوی شمال تا بلخ و جانب دیگر به طرف جنوب غرب تا حوزه ارغنداب منتشر شد.» (۱۰۴:۸)

به قول یکی از مورخین دیگر که عصر آشوکا را دوره اخلاقی و روحانی میدانند چنین می نویسد: « آیین بودایی در اثر توجه جدی آشوکا که عصرش بعد از جنگ گالینکه يك دوره اخلاقی و روحانی نامیده میشود در نیمه اول قرن سوم ق- م به طرف ساحات مفتوحه غرب در سراسر افغانستان نشرو بسط یافت و تا اضافه از هزار سال

به حیث يك دیانت مستقل به همان اساس خود فقط در جنوب غرب و يك قسمت از نقاط مرکزی و شمال افغانستان تا زمان توسعه اسلام در افغانستان و آسیای مرکزی تسلط داشت.» (۱۱:۵)

«آشوکا، در بذل مساعی خویش در قسمت بودیزم سعی زیاد نموده و بعد از آن دوران، در دوران آشوکای دوم یا کنیشکاه بزرگ این دین را طوریکه آشوکا به جلوبرد به مراتب بیشتر از پیش در لایلای هنراصلیل یونانی و هندی برپایه اوج رساند.» (۱۰۸:۶)

افغانستان طی قرون متمادی پیرو آیین بودیزم بود. علت آن این بود که این کشور دیگر کدام مذهب رقیب نداشت ولی در هند بودیزم نتوانست انکشاف کند دلیل آن این بود که هندوییزم یکی از مخالفین بودیزم بود. بدین اساس بودیزم در گذاره به سرعت انکشاف نمود تا نوبهار بلخ رسید. ناگفته نباید گذاشت این دیانت بیشتر از هزار سال از نظر حیاتی و فکری، هنری و فرهنگی تأثیرات عمیق بر زندگی مردم این سرزمین به جا گذاشت.

در سال ۱۹۴۵ میلادی مطابق سال ۱۳۳۷ خورشیدی در چند صد متری دهکده سرپوزه در مدخل شهر کهنه قندهار کتیبه از فرمان اشوکا کشف گردیده که به زبان یونانی آرامیک نگاشته شده است. این فرمان در در ۱۳/۵ سطر یونانی و ۷ سطر آرامی نگاشته شده است. یک کتیبه دیگر آن در سال ۱۹۶۳ میلادی پیدا شد که روی یک پارچه سنگ مستطیل شکل یک عبارت بزبان و الفبای یونانی نگاشته شده است. تنها در مورد کتیبه‌های آرامیک آشوکا از ساحه پل درونته نزدیک جلال آباد و لمپاکا (لغمان جدید) راپور داده شده است. تا کنون جمعاً پنج عدد کتیبه و چهار عدد جعبه تبرکات مربوط آشوکا از کندهار، جلال آباد و غیره نقاط افغانستان کشف گردیده در حالیکه در هند صرف سه عدد جعبه تبرکات مربوط آشوکا بدست آمده است.

به قول احمد علی کهزاد مورخ نامورکشور: « در اتریک سلسله خاک کشی ها که در سالهای اخیر در حصص مختلف خرابه های شهر کهنه کندهار به عمل آمده و دهقان های محل خاک های خرابه را می خواستند انتقال دهند، بالاخره در آغاز سال جاری ۱۳۳۷ خورشیدی کتیبه بی روی صخره سنگی در یکی از پوزه های سنگی در شمال شهر کهنه کندهار در مجاورت چهل زینه ، قریب سرک موجوده کندهار - کوکران - گرشک به مشاهده دهقانان و مردمان محل رسیده است. درین کشف، دست هیچ یک از هیئت های باستان شناسان خارجی و حفریات دخالت نداشته. کشف خود بخود در اثر عمل خاک برداری به عمل آمده و عامل اطلاع آن در قندهار به مدیر لیسه احمد شاه بابا (آقای عبدالباری آشنا) یک نفر از ریش سفیدان محلی شده و ایشان این خبر را در طی نامه شخصی و دوستانه به این جانب در انجمن تاریخ اطلاع دادند و با اقدام فوری انجمن تاریخ این خبر از راه رادیو کابل و روزنامه های مرکز در افغانستان پخش شد و موزه کابل و هیئت حفریات فرانسوی از آن اطلاع حاصل کردند و هم اطلاع مهم را به استحضار موسیو شرانو مشاور موزه کابل و موسیو لوبر و مستقیماً موسیو کزال اعضای هیئت حفریات فرانسوی رسانیدم.» (۱۰:۱)

کتیبه ئی که در قندهار پیدا شده است به دو زبان و به دو رسم الخط است: « یکی زبان و رسم الخط یونانی و دیگر زبان و رسم الخط آرامی. قسمت اول و بالای کتیبه که به زبان و رسم الخط یونانی است شامل سیزده و نیم سطر است و قسمت دومی و پایانی کتیبه که به زبان و رسم الخط آرامی نقر شده مشتمل بر هفت و نیم سطر میباشد. در میان این دو زبانی که در کتیبه قندهار بکار رفته قسمت یونانی آن نسبت به آرامی آسانتر است و به همین ملاحظه چه در روما و چه در پاریس اولتر به ترجمه حصه یونانی متوجه شده و

در هر دو جا آنرا نشر کرده اند و در هر دو جا ترجمه حصه آرامی را به آینده قریب موکول نموده اند.» (۱۰:۲)

باید گفت که زبان یونانی و رسم الخط یونانی در اواسط قرن سوم ق- م مقارن زمانی که استقلال دولت یونانو باختری در باخترا اعلان میشد در آریانا معمول و مروج شده بود و چون در کتیبه قندهار مقام اولیت با زبان و رسم الخط یونانی داده شده واضح معلوم میشود که زبان مذکور و رسم الخط آن در نقاط مختلف کشورما متداول شده بود. اینکه زبان یونانی چطور رواج داشته شاید هم يك دليل آن احداث اسکندریه ها و ترویج زبان یونانی در (اراکوزی) حوزه ارغنداب بوده باشد که زبان و رسم الخط یونانی متداول و معمول شده است، چنانچه بر مصداق گفتار ما شادروان احمد علی کهزاد درجایی بر رواج رسم الخط یونانی چنین نوشته است: «عساکرمقدونی يك سلسله قلعه های مستحکم بنام اسکندریه در حوزه هریرود، فراه رود و ارغنداب، کابل رود، بلخ آب و غیره ایجاد نمودند که در صفحات تاریخ به نام اسکندریه اریا، اسکندریه پروفتازیا، اسکندریه اراکوزی، اسکندریه قفقاز، اسکندریه اورنس ضبط شده...» (۸۸:۸)

قابل یادآوری است که در کتیبه نام آشوکا سومین پادشاه سلاله مورییا به صورت پیوداسی یا پیوداسا (Pioudasa) تذکار رفته و پیوداسی اسم دیگر آشوکا بود و در برخی کتیبه های دیگر هم به همین نام خویش را یاد کرده است. به قول برخی از مورخین این نام را نسبت معامله نیک با خلق هند و بوداییان آشوکا اختیار کرد به اساس همین روحیه است که دانشمندان بعد از يك سلسله تحقیقات، دوره حکومت آشوکا موریس را دوره عدل و مساوات و يك دوره خاص مذهبی میدانند. (۱۰۸:۶)

آشوکا آئین بودائی را در آریانا با ارسال مبلغان منتشر ساخت. در آن مقطع زمانی که این پادشاه در هند سلطنت داشت علاقه های جنوب هندوکش از (گندهارا) گرفته الی حوزه (اراکوزی) یعنی از دره کابل گرفته تا وادی ارغنداب بعد از واقعه جنگ (چندرا گوپتا موریان) و (سلکوس نیکاتور) یونانی شامی وشکست اخیرالذکر در کناره های سند در حوالی ۳۰۵ قبل از میلاد اراضی مفتوحه موریان محسوب می شد و این سلطه موقتی در حدود پنجاه سال دوام کرد تا یونانیان باختی نفوذ موریان را به شرق اندوس (رود سند) عقب زدند و به نوبه خود به فتوحاتی در هند موفق گردیدند.

ترجمه قسمت یونانی کتیبه قندهار به قسمتی از فرمان مربوط می شود که آشوکا با الهام از اصول دین بودیزم و با شیوه خاص دستورهای اخلاقی خود، مردم را از آزار و کشتن حیوانات و صید ماهی منع میکند و میگوید همانطور که من از کشتن انسان دست گرفتم شکاری ها و صیادان هم از شکار و صید خودداری کنند. پادشاه موریان مردم را تشویق به اطاعت والدین و سالخوردگان و زدودن خواهشات نفسانی و احترام به تمام زنده جان ها میکند و میگوید با اشفاق و ترحم (پیوداسی) به نوع بشر خوشبختی در روی گیتی پهن گردید.

بناء میتوان گفت، کتیبه کندهار از نظر تاریخ قدیم و انتشار بودیزم و تاریخ السنه و رسم الخط ها در افغانستان کمال اهمیت دارد و دستاورد عظیمی از نقطه نظرهای مختلف منجمله از لحاظ تاریخی و فرهنگی محسوب می شود. این کتیبه که مشمول توصیه های اخلاقی است تمام حلقه ها علمی چه در داخل و یا خارج از آن اهمیت زیاد میدهند. اهمیت این کتیبه از نظر تاریخ و از نظر زبان شناسی و از نقطه نظر السنه و ادبیات از اهمیت ویژه برخوردار است. اهمیت

فوق العاده کتیبه در اینست که این بار اول است کتیبه به زبان یونانی و به رسم الخط یونانی کشف شده است، همچنان بار نخست است که کتیبه به دوزبان و به دورسم الخط (یونانی و آرامی) از یک نقطه مشخص در خاک افغانستان به ملاحظه میرسد.

دکتور اومبرتوشیراتو که در رابطه به (کتیبه یونانی و آرامی کندهار) مقاله ای را تحریر داشته و توسط محمد نبی کهزاد برگردان شده است معتقد است که « کتیبه آرامی کندهار حائز اهمیت زیاد است، زیرا آنچه راجع به ارتباط این شهر با یونانیان از روی مسکوکات ثابت شده بود امروز با کشف این کتیبه تأیید میگردد و امیدواریم که این کتیبه از جمله بسا کتیبه های دیگری باشد که برای روشن ساختن تاریخ قدیم بسیار قیمتدار خوانده می شود.» (۱: ۴۴)

سنگ نبشته دیگر آرامیک مربوط آشوکا که محل پیدایش آن ساحه پل درونته نزدیک جلال آباد و لمپاکا (لغمان جدید) راپور داده شده است « پارچه سنگ مثلث نمایی است که ده انچ طول دارد و عرض اعظمی آن هشت انچ میباشد و شاید هم در موزه کابل موجود باشد. این کتیبه برای بار نخست توسط پروفیسور مارگنستن نارویژی در اروپا به دانشمندان غربی معرفی شد و دانشمندانی به نام های پرکلند و آلتهایم (Altheim) به مطالعه و ترجمه آن پرداخته و آخرین بار در سال ۱۹۴۹ میلادی پروفیسور (هیننگ) تحت عنوان سنگ نبشته (آرامی) آشوکا مکشوفه در لغمان در اطراف آن مقاله نشر کردند.» (۸: ۹۸)

این کتیبه به رسم الخط آرامی و شامل هشت ونیم سطر است و چون سنگ مذکور شکسته و شکل مثلث اختیار کرده است بیشتر سطرهای آن ناقص است و از ترجمه آن مضمون مسلسلی بدست نمی آید و با آنهم از سیمای این سنگ نوشته چنین برمی آید که اندرزهای اخلاقی که هسته دینی دارد هدف این سنگ نبشته است، زیرا سنگ نبشته

کندهار که قبلاً در مورد آن اشاره شد تقریباً با همین خواص آراسته است. به قول هیوان- تسنگ ز ایرچینی که کتیبه درونته نه تنها اصل اخلاقی را که راه و روش دین بودایی بوده نمایانگر است، همچنین وانمود کننده این امر بزرگ است که سیرانتشار بودیزم از آنچه تصور میشد به مراتب سریعتر بوده است.

نتیجه

آشوکا کتیبه های متعددی در دوران سلطنت خود در نقاط مختلف هند به یادگار گذاشته که آنها را معمولاً (فرمان های سنگی) یا (دهمه تمبهانی) یعنی (ستون های اخلاقی) می گفتند که کتیبه قندهار همچنان کتیبه درونته از جمله این گونه ستون ها یا کتیبه های اخلاقی است.

کشف کتیبه های آشوکا در شهر کهنه کندهار و درونته که هدایات اخلاقی آشوکا در آن درج است، به دو رسم الخط یونانی و آرامی نقر شده است. هیننگ انگلیسی که این کتیبه ها را (کتیبه های آرامی آشوکا) می نامد به طور قطع ثابت می سازند که از زمان آشوکا به بعد بیش از هزار سال دین بودایی در افغانستان رواج داشت و افغانستان خود یکی از مراکز مهم و بسیار فعال آیین مذکور گردید که این فعالیت ها بیشتر در دوره کوشانیان بزرگ شدت و توسعه پیدا کرد.

آیین بودایی در طی قرن ۶ ق- م در هندوستان ظهور کرد و در عصر سلاله موریای مخصوصاً در عصر آشوکا ذریعه مبلغان هندی در افغانستان منتشر شد. آئین بودائی در اواسط قرن سوم ق.م. از گندهارا گرفته تا حوزه ارغنداب

در زمان آشوکا انتشار یافته است. جنگ ها و کشت و خون در عصر آشوکا باعث شد تا تحولی در افکار و عمل این شخصیت ایجاد شود بناء با پذیرش آیین بودایی نه تنها رهبری سیاسی را با درایت کامل بدست داشت، همچنان به مثابه يك رهبر خلاق روحانی خوب زیستن و در فضای امن زندگی کردن را برای مردم خود آموخت که گواه این ادعا فرامین در کتیبه ها از این شاه مبتکر و خلاق است که در اکثر حوزه های تمدنی از او به یادگار مانده است.

مأخذ و منابع :

- ۱- اومبر. توشیراتو، کتیبه یونانی و آرامی کندهار، ترجمه محمد نبی کهزاد، آریانا، شماره پنجم، سال شانزدهم، جوزای ۱۳۳۷
- ۲- ابراهیمی. اسحق، مراکز مهم آیین بودایی در افغانستان—تان، مطبعه دولتی، کابل: ۱۳۸۴.
- ۳- حبیبی. عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان—تان، جلد اول، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۶.
- ۴- حبیبی. عبدالحی تاریخ مختصر افغانستان—تان، چاپ پنجم کابل: انجمن نشراتی دانش، ۱۳۸۹.
- ۵- عثمانی. عصمت الله، نقش آیین بودایی در معرفی فرهنگ کوشانی... مجله تحقیقات کوشانی، شماره فوق العاده، کابل: ۱۳۸۲.
- ۶- عزیزی. نظر محمد، تاریخ امپراطوری کوشانیان، جلد اول، کابل: اطلاعات و فرهنگ، نشرات بیهقی، ۱۳۵۵.
- ۷- کهزاد. احمد علی و محمد عثمان صدقی، تاریخ افغانستان از ادوار قبل التاریخ...، جلد اول، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۶.
- ۸- کهزاد. احمد علی، افغانستان در پرتوتاریخ مشتمل بر ۱۱۴ گفتار تاریخی...، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۴۷.
- ۹- کهزاد. احمد علی، تاریخ افغانستان—تان، جلد اول، دوم و سوم مکمل کابل: نشرات میوند، ۱۳۸۴.
- ۱۰- کهزاد. احمد علی، کتیبه های آش—وکا، آریانا، شماره هفتم، سال شانزدهم، کابل: اسد، ۱۳۳۷.

پوهاند دوکتور محمد حسین یمین

نقش اقوام هم تبار آریان در برپایی فرهنگی نوین با ظهور پارت ها و کوشانیان

به دنبال سقوط حکمروایی یونانیان باختری و استقرار دولت نوبنیاد آریایی در باختر ، مرحله نوین تمدنی آریاییان آغاز میگردد ، که عنصر اصلی حافظ میراث های مدنی گذشته و این مرحله ، از آغاز تا پیدایی عصر اسلامی ، آغاز گر زبان دوره میانه آریانی یعنی زبان پارتی یا پهلوی اشکانی ، پارتهای بلخی و تداوم بخش آن کوشانیان میباشند .

درواقعیت امر بنیان گذار این مرحله تمدنی و زبان این دوره اقوام ممکن در سرزمین باختر و حوزه آمو دریا بوده است ، در هم تباری و هم زبانی این اقوام آریایی مدارك و منابع زیاد معتبر در دست است که از آنها به گونه فشرده در زیرسختن گفته میشود .

گرشویچ احتمال میدهد که زبان و ادبیات بلخی کهن ، قبل از لشکر کشی اسکندر به صورت شفاهی در باختر زمین موجود بوده است ، اگر چه ممکن به کتابت در آمده باشد یا خیر ، (۱) همچنان به نسبت تداول و تداوم آن در عصر یونان باختری باز هم از آن به نام زبان باختری کهن و بلخی یاد کرده اند (۲) ، تارن بدان است که هنگام اشغال باختر توسط یونانیان زبان سغدی و باکتریانی زبان نوشت و خوان بوده است (۳) . و نیز گفته شده که در باختر اقوام مختلف باکریانی به لهجه های مشابه آریانی سخن گفته اند (۴) .

بدین گونه به وضاحت دیده میشود که اقوام و طوایف مختلف آریایی در برپایی و تداوم فرهنگ و زبان باختری کهن به هم

پیوند خورده این دوره درخشان تمدنی را تا سده هفتم میلادی و عصر اسلامی به دوش کشیده اند آنهم آغازین عصری که مشاهده ظهور و سر براری زبان فارسی دری در باختر زمین بوده است. اینک این روابط هم تباری و لهجه‌یی اقوام آریایی باختری را در پایه گذاری دولت و برپایی فرهنگ نوین آنان بیشتر دنبال میکنیم:

به قول خاور شناس فرانسوی موسیو رونه گروسه، ساکها از اقوام سیتی بودند و سیتی صنعتی است عامتر که تمام اقوام بادیه نشین آسیای مرکزی اعم از تخاری، کوشانی، ساکها و بعضی دیگر را احتوا میکند (۵)، منابع دیگر می نویسند که تخارها از قبایل سکایی بودند، اشکانی‌ها از قبیله پارتی و این شاخه‌یی ا سکایی بوده است.

در کتاب افغانستان در پرتو تاریخ، اثر کهزاد در جایی آمده است که سیت یا سیتی غالباً مترادف کلمه تخار و تخاری پنداشته شده و کوشانیها نیز تخاری گفته می شوند، بعضی از دانشمندان یوئه چی های منابع چینی و تخاری های منابع یونانی را یکی میدانند، در این ارتباط منابع هندی عوض واژه یوئه چی همه جا واژه تخاری را به کار میبرند (۷)

موسیو ماریک عضو هیات باستانشناسی فرانسوی زبان کوشانی را تخاری اصلی خواند و هیننگ آن را به باختری و بلخی مسمما ساخته است (۸)

قبایل یوئه چی احتمالاً آریانی بودند و شامل تخارهایی نیز می شدند که بعد ها نام خود را به باکتريا دادند، یعنی تخارستان ماخذ از نام آنها است، در سده اول قبل از میلاد آنان در این ناحیه ساکن شدند و ظاهراً عناصر فرهنگ پاتی - هیلنستی را به سرعت جذب کردند؛ این اقوام در ارتباط با گروهی به نام

کوشانی تحت فرمان پادشاه خود به نام کنشکا به اوج قدرت رسیدند
(۹)

البته هنگامی که فرهاد اشکانی در ۱۳۸ قبل از میلاد در غرب آریان مشغول نبرد با یونانیان (انتیوخوس هفتم) بود در میدان نبرد جان سپرد در همان زمان قبیله یونته چی (کوشانیان) به باختر حمله بردند و آن را اشغال کردند و بدین ترتیب در ۱۳۵ قبل از میلاد یا (۱۳۰ م.) به عمر این دژ پیشرفته یونانی مات (پارتها) در باختر خاتمه دادند (۱۰) و در آنجا دولت کوشانی را جاگزین آن کردند ، این است که سر انجام کوشانی ها تداوم بخش مدنیت بزرگ باختری شمرده شده و زبان پارتی - کوشانی را محققان مادر زبان های نوین آریایی از جمله پارسی دری شناختند .

دلایل و شواهد زیاد مستند دیگری هم توسط دانشمندان ، مورخان معروف و محققان زبانشناس در مورد وجوه مشترك طوایف آریاییان باختر ارائه شده که همه یکجا بیانگر مشترکات خانواده گی ، زبانی و باورمندی آریاییان دوره میانه میباشد ، رقیه بهزادی زبانشناس شناخته شده گوید :

بسیاری از محققان به منشا واحد لهجه ها و زبانهای آریایی اشاره کرده اند (۱) گویند ماساژت ها وابسته به ساکها بوده بنا به قول هیروودوت بیابانگردانی بودن که از حیث جامه و شیوه زنده گی نیز به ساکها شباهت داشته اند ، زیستگاه آنها سر دریا بوده است هیروودت بران است که آنها بر گرد شعله آتش می نشستند و دانه هایی از حبوبات را در آتش می انداختند ، در میان ماساژت ها و طوایف خویشاوند شان در دشت های آسیای مرکزی آیین زردشتی رواج داشت (۱۲) .

برخی از مورخان و دانشوران به این باور اند که سامارت ها متعلق به شعبه شمالی شاخه آریایی زبان بودند و در گروه بندی شامل ساکهای آسیای مرکزی می شوند ، آنها با پارتها پیوسته گی نزدیکی داشتند و زبان شان وابسته به زبان اوستایی بود (۱۳) ، بر سکه های شاهان کوشانی فره ایزدی از ویژه گی های آیین زردشتی در اشکال مادی و قابل روایتی چون پیکره بالدار نمودار است (۱۴)

در پیامد موضوع باید گفت که از تحلیل دقیق آثار و نظریات دانشمندان بزرگ به این نتیجه میرسیم که با وجود این همه مشترکات واقعی و همه جانبه ، به قبایل و اقوام آریایی د ادوار اخیر زبانهای متفاوتی نسبت داده اند ، زیرا در حالیکه این همدیگر فهمی و روابط زبانی آنها در يك زبانی بوده و تفاوت میان آنها در سطح لهجه بوده است .

این نتیجه گیری متکی بر عصاره تحقیقات و نظریات دانشمندان معروف عرصه های متذکره به حیث يك احتمال نزدیک به یقین عرضه گردیده است و تحقیقات مقایسه ای دقیق تر در پرتو پیشکش کردن آثار کافی از این گونه ، موضوع را بیشتر تثبیت می نماید .

اکنون که کتیبه های کوشانی متعلق به قرن دوم و سوم میلادی ف کتیبه های سرخ کوتل بغلان و رباطک ، در میانه سده ۱۴ هجری خورشیدی (۱۳۵۲ ، ۱۳۷۲) کشف گردید موضوع دوره میانه زبان های آریایی را روشن ساخت و معلوم گردید که زبان مشترک آریاییان از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی همان زبان پارتی - کوشانی بوده که از مقایسه آن با زبان های نوین آریایی نتیجه واقعی به دست می آید ؛ مثلا در کتیبه رباطک متعلق به عصر کنشکا (قرن دوم میلادی) واژه ها و ترکیبهای دیده میشود که امروز پس از تحلیل و در نظر گیری نکات تحولی آن ، رابطه

اش با زبان فارسی دری ، زبانی از دوره نوین واضح می‌گردد ؛ چنانچه واژه ترکیبی شانن شا در اوستا و در کتیبه رباطك شکل اصلی شاهنشاه فارسی است که در کتیبه دو بار آمده است ، ترکیب / شافر / یعنی فرشاه و / بگپور / یعنی شاه زاده در کتیبه دیده می‌شود ، فرمان با کلستر آغازی به شکل Framan در این کتیبه ذکر شده است که همین گونه واژه های زیادتر ؛ همچنان واژه / آری / در کتیبه نشان میدهد که نام زبان مروج کوشانی بوده که با نام این زبان در ما قبل اوستا مطابقت دارد .

همچنان در کتیبه سرخ کوتل بغلان که مربوط به بعد از کنشکا است ، ترکیب /مالیز / شکل اصلی « سه دیژ » در معنای حصار بزرگ است ، /نگ شار / شاه بزرگ ، بگ لنگ /، بغلان ، / نامه برگ / نامور ، /کرد / به آریانی یعنی پارتی کوشانی می باشد و این دوره تمدنی مهم نتیجه همیاری هم تبار های آریانی است .

پینوشت ها :

- ۱- زهره زرشناس (۱۳۸۰) جستار های در زبانهای ایرانی میانه ، تهران ، ص ۱۹۳ .
- ۲- همانجا ، ص ۱۹۴ .
- ۳- محسن ابوالقاسمی (۱۳۷۶) ، رهنمای زبان های باستانی ایران ، تهران ، ج ۱ ص ۱۲۱ .
- ۴- رقیه بهزادی (۱۳۸۳) ، قومهای کهن آسیای مرکزی ، تهران ، ص ۲۶ .
- ۵- کهزاد (۱۳۴۶) ، افغانستان در پرتو تاریخ ، کابل ، ص ۶۱ .

-
- ۶- نادر میر سعیدی (۱۳۸۳) ، ایران باستان ، ج ۲ ، تهران ، ص ۷۵.
- ۷- کهزاد ، همانجا ، ص ۱۶۵-۱۶۶.
- ۸- همانجا ، ص ۱۸۹.
- ۹- رقیه بهزادی ، قومهای کهن در آسیای مرکزی ، ص ۷۵.
- ۱۰- یوسف ولنسکی (۱۳۸۳) شاهنشاهی اشکانی ، ترجمه ، ثاقب فر ، تهران ، ص ۱۰ .
- ۱۱- رقیه بهزادی ، قومهای کهن در آسیای مرکزی ، ص ۴۷ .
- ۱۲- رقیه بهزادی ، آریاها و نا آریاها ، ص ۴۷.
- ۱۳- رقیه بهزادی ، آریاها و نا آریاها ، ص ۴۷ .
- ۱۴- زهره زرشناس ، هانجا ، ص ۱۴۷.

پروفسور دولت خواجه داودی

حفریات سموچها در ساحه باستانی مس عینک در قطعه
۰۹۱ شمالی و اطراف آن در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۵

در بخش نزدیک به شمالی کوه عینک در کمر کوه در بالای قطعه
۰۹۱ شمالی، در بین این قطعه و قطعه ۰۳۱ موضعی است که
ساختمان ندارد. در تاریخ ۱۸.۱۱.۲۰۱۴ پاک کاری این موضع
که مساحتش ۳۳.۵-۱۹ متر است آغاز گردید. در جریان پاک کاری
در اینجا ۱۳ عدد سموچهای قدیم یافت شدند. این سموچها پیش از
پاک کاری زیر خاک بوده نمایان نبودند. آنها در همکار با
باستانشناسان افغان حسین علی صادقی و میرویس قامریار حفریات
شدند. در بالاتر همین موضع در زیر ساختمانهای قطعه ۰۳۱
باستانشناسان افغان جواد جاهد و عبدالله رحیمی سال ۲۰۱۳ دو
عدد سموچ پیدا کرده بودند. در شمال قطعه ۰۳۱ ما چهار سموچ و
در بالای قطه ۰۵۱ یک سموچ و در نشیب شمال کوه عینک شش
سموچ قدیم پیدا کردیم. یک سموچ در نزد قطعه ۰۴۱ و یک دیگر
در قطعه ۰۵۸ موجود است. در زیر شرح مختصر همه این
سموچها آورده میشود.

سموچ ۱ (Mineshaft)

سموچ ۱ در قسمت از همه بالای قطعه ۰۳۱ از درون حجره
۰۰۵ آغاز شده، در زیر ساختمانها به سمت پایان تا نزد برج دیوار
احاطوی این قطعه ادامه دارد. درازی آن ۲۰.۴ متر و پهنی اش
در مرکز که از همه وسیع است ۷.۳ متر است. درون سموچ از
کف آن به بالا از خاک پر است. در مرکز از سطح خاک پر شده
تا سقف ۲.۶ متر خالی است. اندازه عمق سموچ معلوم نیست،

چون که خاک درون آن پاک کاری نشده است. سقف سموچ کمانشکل میباشد. سموچ در زیر ساختمانها قطعه ۰۳۱ در صخره سنگی کنده شده است. در درون سموچ اثر کلنگ های معدنکنهای قدیم نمایان است.

سموچ ۱ سه دهان (درآمدگاه) دارد. دهان اول در آغاز سموچ در حجره ۰۰۵ قطعه ۰۳۱ جایگیر است و اندازه آن ۱.۴-۱.۹ متر میباشد. دهان دوم در مابین سموچ در فاصله ۱۰ متر از آغاز سموچ در دهلیز حجره ۰۱۵ قطعه ۰۳۱ جایگیر است. در اینجا صخره سوراخ کرده شده بالایش مثل چاه با سنگها تا کف دهلیز گرد دیوار شده است. قطر دهان این چاه ۱ متر و عمقش تا سقف سموچ ۲.۴ متر است. از حجره ۰۱۵ با زیر دیوار به طرف سموچ مثل نقب راه رو ساخته شده است. درازی این راه رو ۲.۵ متر، پهنی اش ۸۰ سانتی متر و بلندی اش ۰.۸-۱.۳ متر میباشد. بنا بر عمودی و تنگ بودن چاه به آن تنها با ریسمان یا زینه داخل شدن ممکن بود. این راه رو برای بیرون برآوردن مواد معدنی در سموچ کنده شده استفاده می شد. همچنان از این راه به داخل سموچ برای معدنکنها اسباب کاری، خوراک و دیگر اشیایی ضروری را میبردند.

دهان سوم سموچ ۱ که اندازه اش ۱.۴-۲.۴ متر است، در زیر دیوار احاطوی قطعه ۰۳۱ در پهلوی برج واقع گردیده است.

سموچ ۲

مساحتی بین قطعه های ۰۳۱ و ۰۹۱ شمالی ساختمان ندارد. در این منطقه ما طوری که در بالا ذکر شد ۱۳ عدد سموچهای خورد و کلان کشف نمودیم. از آنها ۷ سموچ در یک خط از بالا به پایان

جایگیر اند. سموچهای باقی مانده در سمت چپ، راست و پایان این ۷ سموچ واقع گردیده اند.

سموچ ۲ در پایان سموچ ۱ به فاصله ۲.۴ متر جایگیر است. دهان سموچ از سنگهای کلان کوهی و خاک پر بود. آن تا عمق ۶۰-۷۰ سانتی متر از سنگ و خاک پاک کرده شد. اندازه دهان سموچ ۰.۷-۱.۵ متر است، سموچ به طرف درون وسیع میشود. سموچ ۲ از طرف بالا با سموچ ۱ پیوست شده است. سموچ ۲ به سمت پایان به طرف سموچ ۳ نیز ادامه دارد و با احتمال زیاد با آن پیوست میشود. در تنه سموچ اثر کلنگ های معدنکنهای قدیم نمایان است. خاک درون سموچ ۲ هنوز پاک کاری نشده است.

سموچ ۳

سموچ ۳ در پایان سموچ ۲ به فاصله ۳.۶ متر جایگیر است. دهان آن از سنگهای کلان کوهی و خاک پر بود. یک قسم سنگها را مخصوص دیوار کرده دهان سموچ را بسته بودند. قطر دهان سموچ ۹۰ سانتی متر است. سموچ در صخره کنده شده است. سموچ کمی نشیب به سمت شمال به درون کوه میروود و درازی آن ۵.۷ متر و پهنی اش ۱.۰ متر است. در سموچ در میانه کمی تتگتر (۷۰-۹۰ سانتی متر) میشود. در عمق ۵.۷ متر سموچ به ۲ شاخه جدا میشود. یک شاخه اش کمی به طرف راست گشته به سمت شمالشرق به درازی ۲.۲ متر پیش میروود و باز ادامه دارد. این شاخه سموچ خیلی تتگ - ۴۰-۵۰ سانتی متر است. شاخه دیگرش، که به پایان میروود پر از سنگریزه است. در همان عمق ۵.۷ متر از طرف چپ سوراخی هست، که به سمت غرب به بالا میروود. دهان این سوراخ با سنگ بند کرده شده است. این سوراخ به طرف سموچ ۲ ادامه دارد و شاید با آن پیوست باشد. در درون سموچ در تنه صخره اثری کلنگ زیاد موجود است.

سموچ ۴

سموچ ۴ در پایان سموچ ۳ در فاصله ۲.۱ متر واقع گردیده است. دهان آن گرد بوده قطرش ۶۰-۷۰ سانتی متر است. سموچ عمودی بوده عمق اش ۲.۲ متر میباشد. آن در صخره عبارت از منگ و سنگپاره ها کنده شده است. در پایان سموچ صخره سنگی نمایان است. در تنه سموچ پیه‌های کلنگ دیده میشود. درازی پیه‌های کلنگ ۳-۵ سانتی متر است. در یک جای پی نوک کلنگ نمایان است، که عمق آن ۷ ملی متر و قطرش ۱.۲ سانتی متر است. به نظر چنین میرسد که بنا بر پیدا شدن صخره سنگی کندن سموچ را قطع کرده اند. یعنی معدنکهای قدیم معدن دلخواه شان را پیدا نکرده اند، بنا کار را در این سموچ قطع کرده اند.

سموچ ۵

این سموچ در پایان سموچ ۱ در فاصله ۸۰ سانتی متر جایگیر است. آن از دو سموچ خورد ناتمام عبارت است. عمق سموچ اول ۰.۶-۱.۰ متر و قطرش ۳۵-۶۰ سانتی متر و عمق سموچ دوم ۱.۲ متر و قطرش ۷۰-۸۰ سانتی متر است. در تنه سنگهای سموچ اول اثر کلنگ نمایان است. از سموچ دوم به طرف پایان سوراخی راست موجود است، که درازی اش ۲.۲ متر و پهنی اش ۱۰-۱۵ سانتی متر میباشد. شاید آن برای روشنی یا هوا داخل شدن به سموچ ۸ کنده شده باشد، چون که در بالای آن جایگیر است.

سموچ ۶

سموچ ۶ در پایان سموچ ۵ در فاصله ۲.۲ متر جایگیر است. قطر دهان آن ۷۰-۸۵ سانتی متر و عمقش ۱.۳ متر میباشد. در تنه سموچ اثر کلنگ نمایان است. سموچ ناتمام است و سبب از جانب معدنکهای قدیم ادامه داده نشدن آن معلوم نیست.

سموچ ۷

سموچ ۷ در فاصله ۱۵.۴ متر از سموچ ۱ و در شمالشرق سموچ ۹ در فاصله ۴.۹ متر جایگیر است. آن در صخره تیغه دار سنگی کنده شده است. سموچ باریک (۴۰-۵۰ سانتی متر) و دراز (۵ متر) است. بعد تر درازی آنرا تا ۱.۹ متر محدود کرده بربرتیغه سنگی کنده به پایان رفته اند. در تته سموچ آثار کلنگ نمایان اند. سموچ تا عمق ۲.۳ متر پاک کرده شد. بنابر نتگ بودن دهان سموچ پاک کردن آن دشوار بود بنا متوقف شد.

سموچ ۸

سموچ ۸ در پایان سموچ ۱ در فاصله ۷.۴ متر جایگیر است. کمی به سمت شرق آن در فاصله ۳-۴ متر سموچهای ۱۱، ۱۰، ۹، ۴، ۳ واقع گردیده اند. دهان سموچ ۱.۶-۲.۷ متر میباشد. آن تا عمق ۳ متر از خاک و سنگ پاک کرده شد.

سموچ در زیر کوه چندین راه رو دارد. راه رو از همه کلان از دهان سموچ به سمت شمالغرب مایل به بالا کنده شده است. درازی این راه رو ۸.۷ متر است، سمت بالای آن نتگ شده با سنگهای افتاده بند شده است، اما بطرف سموچ ۱ ادامه دارد و ممکن با آن پیوست باشد. درون این راه رو از سنگهای کلان، که از تته کوه کنده اند پر بوده سنگهای ریزه نیز در میان آنها موجود است. معلوم نیست، که این سنگهای معدن میباشند و آنها را باید بیرون میراوردند یا آنها سنگهای عادی میباشند و سنگهای معدن را در زمان قدیم بیرون برآورده بودند. بلندی این سموچ ۱.۵ و پهنی اش ۲ متر است. در سنگهای آن اثر کلنگ زیاد نمایان است.

سموچ ۹

این سموچ در پایان سموچ ۴ در فاصله ۱.۷ متر جایگیر است. دهان سموچ گرد بوده اندازه اش ۸۰-۹۰ متر است. آن در صخره در منگ آمیخته با سنگ کنده شده است. تا عمق ۱.۲ متر از خاک و سنگ پاک کاری شد و حفریات در این بخش ادامه دارد.

سموچ ۱۰

در پایان سموچ ۹ در فاصله ۱.۵ متر دو سموچ - ۱۰ و ۱۱ موجوداند. جالب آن است، که هر دو سموچ یک دهان دارند، که آن به سمت شمالغرب نگرانده شده است. در عمق ۴۰ سانتی متر آن به دو سموچ مستقل تقسیم میشود، که هردوی آنها به سمت جنوبغرب ادامه دارند. قطر دهان سموچ ۱۰ از ۰.۸ تا ۱.۱ متر است. آن لوله شکل بوده در منگ عبارت از سنگ پاره ها کنده شده است. آن تا فاصله ۵.۳ متر به سمت جنوب راست رفته بعد بطرف غرب گشته تا فاصله ۶.۴ متر ادامه پیدا کرده و رفته با سموچ ۸ پیوست میشود. درازی عمومی سموچ ۱۰ تا ۱۱.۷۰ متر است. در قدیم از درون این سموچ کدام معدن را بیرون کشده اند معلوم نیست.

سموچ ۱۱

به گونه ی که در بالا یادآور شدیم سموچ ۱۱ در پهلوی سموچ ۱۰، از طرف راست آن جایگیر است و آنها در اول یک دهان داشته در عمق ۴۰ سانتی متر به دو سموچ جدا شده اند. قطر دهان سموچ ۱۱ یک متر است. آن چندان کلان نیست، عمقش ۲.۳ متر است. در فرش آن صخره یکلخت سنگی برآمد. با احتمال زیاد پیدا شدن صخره در تگ این سموچ سبب قطع شدن کار در آن بوده است. یعنی کارگران در این سموچ معدن پیدا نکردند و برای همین

کارا قطع کرده اند. به نظر چنین میرسد که معدنکاران قدیم اول سموچ ۱۱ را کنده اند، اما معدن دلخواه شان را نیافتند و از پیش مانع - صخره سنگی پیدا شد و کار را قطع کردند و به کندن سموچ نو (۱۰) شروع کردند و در آن معدن دلخواه شان را پیدا کردند و این سموچ را تا درازی ۱۱.۷ متر کنده اند.

سموچ ۱۲

سموچ ۱۲ در پایان سموچ های ۱۰ و ۱۱ در فاصله ۱۰.۸ متر در نزدیک به ساختمانهای قطعه ۰۹۱ شمالی جایگیر است. آن در صخره رو به بالا به سمت غرب کنده شده است. آن چندان کلان نبوده درازی اش ۳.۲ متر، بلندی اش ۱.۴ متر و پهنی اش ۱.۱-۱.۸ متر میباشد. در سنگهای تنه سموچ اثر کلنگ نمایان است. سموچ از چپ و راست به پایان میرود، اما هنوز پاک کرده نشده است.

سموچ ۱۳

سموچ ۱۳ در طرف راست سموچ ۱۲ در فاصله ۳ متر جایگیر است. آن نه چندان کلان بوده بلندی اش ۱.۳ متر، پهنی اش ۱.۳ متر و عمقش ۶۰ سانتی متر است. در تنه سموچ در بالای سنگ هموار که اندازه اش ۰.۷-۱.۱ متر میباشد، اثر کلنگ در شکل خطهای عمودی کمی کج نمایان اند. خطها تمام مساحت سنگ را فرا گرفته اند. فاصله بین خطها ۳-۴ سانتی متر و پهنی خطها ۷-۸ ملی متر است. شاید بنا بر پیدا نکردن معدن کندن سموچ را قطع کرده اند.

همین طور در کمر کوه در موضع بین قطعه های ۰۹۱ شمالی و ۰۳۱، در جریان حفاریات ۱۳ سموچ خورد و کلان کشف کرده شد. یکی از این سموچ ها در زیر ساختمانهای قطعه ۰۳۱ جای

گیر است. اکثر این سموچ ها در زیر زمین کنده شده اند. سموچ های ۲، ۳، ۸ و ۱۰ در زیر زمین با سموچ ۱ که از همه کلان است، پیوست میباشند. درازی عمومی این سموچها، یعنی از دهان سموچ ۱ تا دهان سموچ ۱۰ تقریباً ۳۵ متر است. در برابر این سموچها در زیر زمین چندین راهرو داشتند. در صورت دراز شدن سموچ و دور شدن راه برای به بیرون برآوردن معدن از بالا به درون سموچ سوراخ جدید کنده و به واسطه آن معدنرا بیرون می برآوردند. این درآمدگاه ها برای درآمدن هوا و روشنای نیز لازم بودند.

در سموچهای ۱-۱۳ یک مقدار پاره های ظرفهای سفالی، از جمله با نقشی گل، ۲ عدد سکه مسی، مهره عقیق، میخ آهنی، سنگهای معدنکوبی یافت شدند. برای سالگزاری، سکه یافت شده از سموچ ۳ اهمیت خاص دارد. این سکه به شاه کوشانی ساتیر میگس (ویما تکتو) تعلق داشته در عصر ۱ میلادی ضرب شده است. از این برمیاید، که سموچ ۳ به عصر ۱ میلادی منسوب است.

سموچ ۱۴

در سمت شمال و شمالغرب قطعه های ۰۹۱ شمالی و ۰۳۱ ما ۷ سموچ دیگر را نیز پیدا کردیم که هنوز کاوش و تحقق نشده اند. ما در اساس نمود بیرونی این سموچها را کمی شرح داده، اندازه گیری نمودیم. از این ۷ سموچ ۴ عددش در فرورفتگیهای صخره کنده شده اند.

سموچ ۱۴ بالاتر از ساختمانهای قطعه ۰۳۱ و بالاتر از دهان سموچ ۱ در فاصله ۱۸ متر در فرورفتگی صخره جایگیر است. این فرورفتگی در اولش تنگ (۹۰ سانتی متر) بوده به طرف پایان

تا ۲.۵-۳.۰ متر وسیع میشود و تا نزدیک سموچ ۱ ادامه دارد. آن از خاک پر است و هنوز پاک کرده نشده است.

سموچ ۱۵

سموچ ۱۵ بالاتر از سموچ ۱۴ به طرف شمال در فاصله ۲۰ متر جایگیر است. از آغاز این سموچ تا ساختمانهای قطعه ۰۳۱ فاصله ۱۸.۵ متر است. سموچ در فرورفتگی جایگیر است. آن پر از خاک بوده به طرف پایان تا نزدیکی دیوار قطعه ۰۳۱ ادامه دارد. سر سموچ باریک (۲۰ سانتی متر) بوده به سمت پایان تا ۳-۴ متر وسیع میشود. در سر سموچ در تته سنگ کوه اثر کلنگ نمایان است.

سموچ ۱۶

در پهلوی سموچ ۷ در فاصله ۹۰ سانتی متر یک فرورفتگی به اندازه ۳.۳-۶.۴ متر موجود است که با احتمال زیاد آن هم سموچ است.

سموچ ۱۷

در سمت شمالشرق سموچ ۷ در فاصله ۴۴ متر در بالای قطعه ۰۵۱ یک سموچ کلان جایگیر است. آن در فرورفتگی صخره کنده شده است. درون آن پر از خاک است و از دهان سموچ تنها فاصله ۱ متر تا سقف خالی است. درازی سموچ از دهان آن تا آخر سقف به طور افقی ۳.۸ متر است. در سنگهای تته سقف اثر فانه یا کلنگ نمایان است. پهنی دهان این سموچ ۴ متر است.

سموچ ۱۸

در پهلوی دیوار شمالشرقی قطعه ۰۳۱ در صخره یک سموچ باریک پهنی اش ۸۰ سانتی متر و درازی اش ۲.۸ متر جایگیر است. در تته سنگهای این سموچ اثر کلنگ نمایان است.

سموچ ۱۹

سموچ ۱۹ در دالان شرقی حجره ۰۱۵ قطعه ۰۳۱ در فاصله ۶.۵ متر از درآمدگاه دوم سموچ ۱ جایگیر است. قطر دهان آن ۶۰-۹۰ سانتی متر است. سموچ تا عمق ۱.۳ متر خالی بوده از آن به پایان پر از خاک است.

سموچ ۲۰

سموچ ۲۰ در یکی از دهلیزهای باریک ساختمانهای بالای کوه - در سمت شمالغرب قطعه ۰۳۱ در قطعه ۰۰۵ جایگیر است. دهان آن چهارکنجه بوده اندازه اش ۰.۵-۱.۰ متر است. درون سموچ از خاک پر است.

در قطعه ۰۹۱ شمالشرقی چند سموچی نه چندان کلان در منگ کنده شده موجود است. موضع بین قطعه های ۰۹۱ شمالی و ۰۳۱ هنوز تا آخر پاک کرده نشده است، بناً شاید در آن سموچهای دیگر نیز یافت شوند.

ادامه دارد ...

لیکونکی: خپرنوال جیلانزی

دهلنیزم د منخته راتگ سببونه او د هغه د پرمختگ بهیر

د باخت، گندهارا او اوسنی افغانستان په بیلابیلو سیمو کې، د هلنستیک هنر، د منخ ته راتگ علتونه څرگند دي او هغه داچې، په دغه عصر کې، یونانی فرهنگ، په نړیواله سطحه یو پرمخ تللی تهذیب و او طبیعی ده چې، بارز فرهنگ، په نورو کم پرمختللو او وروسته پاتی فرهنگونو باندې، هرو مرو خپلې اغیزې شیندي. له دی امله، مور د یونانی هنر ډیر تأثیرات، کولی شو، د آمو سکندریې یعنی د آی خانم په سیمه کې و گورو.

د آی خانم له کشف نه مخکې، د ختیځ او افغانستان د هلنستیکې هنر په هکله معلومات، یوازې دیونانو-باختری شاهانو په څو کشف شویو او یو څو تاریخی کتیبي سرچینو پورې محدود و، مگر د آی خانم په کشف سره، یو بشپړ معلومات تر لاسه شو، چې په لاندې ډول کولای شو، پر هغه باندې رڼا واچول شي.

«په دی ډول فرانسویانو وکولای شول چې، د باختری لرغوني تمدن ټول اړخونه، په مجموع کې، د معماری، ظرفه او بنکلو هنرونو، د معماری له ډول اوشیوې، یونایی — توکیو او دو دانیو له ساختمانی پلانونو نه پلاس راوړی او په باختر کې له مروجو هنری قواعدونه په گټې اخیستو سره، د یونانو- باختری واکمنانو په بیلابیلو دورو کې، د دی لرغونی هیواد د تاریخ او تمدن لپاره داڅرگندی کړی او په دې توگه، د یونانو- باختری کله فرهنگ د یونانی او

باختري اغيزو او عناصرو په اړه زيات معلوماتونه تر لاسه كړي او د تاريخ زرين مخونه، ديوې ستري سترواكي (امپراطوري) له هنري لاسته راوړنونه ډك شول او په دې ډول فرانسوي خپرونكو و كولاى شول چې، په دې برخه كې يوستر گام اوچت كړي.» د دغه دوران تمدن او برياوو ته پام كول چې د هغوپه سر كې كوشاني تهذيب راځي، د كوشاني او باختري ولس د دېد بې او عظمت ستري نښې نښانې رامنځته شوي او هغه مادي توكي اوله هغې جملې ډېر ليكونه اوليكونه، پراخ او هر اړخيز معلوماتونه تر لاسه شول. يونانيانو په آي خانم او كوشانيانوپه باختر، يعنې دغو دوو سيمو كې د مادي جوړښتونو پربنسټ، زېر دست معلومات تر لاسه كړل او د سرخ کوتل كشف، د كوشانيانوله عظمت نه ډكې امپراطوري ډاگرو پوليس په عنوان، په دغو خپرنه باندي دصحت مهر ولگاوه او په دغه مهم دوران كې، دپېچلتياوو دله منځه تگ لپاره، يو ډير په زړه يورې كار وشو. په دې ډول، د تاريخ په دغه لرغوني عصر كې، د فرهنگ پيژندنې، د تمدن د ډول، د معماري د طرز او شيوې او د كوشانيانو دستيتگرافي (statiography) مطالعاتو په برخه كې، د يونانو-باختري د تاريخي او تمدني بعدونو او اړخونوپه اړه، گټور معلوماتونه تر لاسه شول. له هغې جملې نه يوه م د كوشانيانو يعنې كنشكا نيكاتور ستر معبد دی، چې زياتره خپرونكې يې، د كوشاني ار باب الانواعو اوالهوستر معبد او يا د سرخ کوتل كوشاني معبد په نامه سره ياد دوی.» (۱)

په اصل كې هلنستيک هنر او ياد هلنيزم تمدن د اتلسمې ميلادي پيرۍ تر نيمايي پورې، په اساسي ډول نه وپيژندل شوی او يوازی د (يونانو- رومي) هنر په ماهيت كې به مبهم آميزه توگه راشكاره شوي و اوله هغه نه په دې برخه كې

بالکل یو ډیر نسی شناخت موجود و، مگر چې، المانی خپرونکې او لرغونپوه ویکلمن (wikckelmann) دهلنیزم د تمدن په اړه خپرنی پیل کړی او همداراز، په فلسطین کې د انگلستان سفیر لورد الکن (Larde elgan) د اصیلو یونانی مر مرو مجموعی پیکره، د نولسمی میلادی پیري په لومړیو وختو کې کشف کړه او وروسته یې، هغه د لندن په برتش موزیم باندی خرڅه کړه، د رېنتی هلنستیک هنر د پیژندنی لپاره یې لاره پرانستله او دا کار، د لرغونپوهنی د عالمانو او پوهانو په وړاندې د حیرانیا او تعجب سبب وگرځیده.» (۲)

په دې ډول یونانی هنر، یوصنعگر هنرو پیژندل شو او د هغه اساسی هدف طبیعی بڼکلا وو تر لاس رسی او په حیرت انگیزه توگه، دهغه فنی محاسبی، توازن، تناسب، تعادل،نظم، پرنسیپونه او اصولو رعایتول وو، په هلینیستکه طریقه، د یونانی او باختری هنر پیژندنې په برخه کې، لومړی تر هر څه د مخه په دوو شیانو پوهیدل ضروری دي، چې یو اساطیر (My thology)، یعنی د دینی او افسانوی معتقداتو ټولگه او دویم د الیاد او هومر (Iliad-Homer) حماسی منظومی دی، چې د یونان د حماسو او افسانو له ابعادونه ډک دي او د ارباب الانواعو او الهو اړیکی هم تری راخرگندیري.» (۳)

اوس داڅو، د یونان له پولونه بهر، دهلنیزم خپراوی ته. د یونانی هنر له بشپړیدو او اکمال نه وروسته، هغه د یونان له پولونه بهر خپریږي او په دی لړکې، چې د هغه د اکمال او اوج دوران یې بللی شو، نفوذ د مدیترانې له

سمندر گي نه، تر لری ختیخ پوری خپریری. له دې ټکي انکار کول به سم نه وي چې، په ختیخ کې د امپراطوریو، منخته راتگ، د هلیستی تمدن د منخته راتگ سبب هم شوی. له هغه وروسته، د یونانی هنر په عنوان نه، بلکې د هلنستیک هنر(هلنستیک تمدن) په توگه وپېژندل شو. «په ختیخ باندې، د یونانی سکندر دبریدونو او د تاریخي پېښو په بهیر کې د ۳۲۹-ق-م په لومړیو کې، یونانی سکندر هندوکش له غرونو نه تیر اوبلخ(بکتريا) ته ورسیده اوله خپلی طرحه شوی نقشې او پلان سره سم دمدیترانې له ساحونه ډیر برید کونکی، په خپلو فتحه شویوسیمو کې خای پر خای کړل.»

دغه ناقلین او کوچ نشینه خلک، زیاتره د یونانی خاورې اوسیدونکی او یا په هلنیزی مرکزونو کې روزل شوی حمله کوونکی وو.

په ختیخ اوبیا په خانگری توگه باختر او هندوکش باندې د یونانی سکندر واکمنی، زبست ډیر اهمیت لری، ځکه له یوڅه وخت وروسته یې، بلخ خپله پلازمینه وټاکه. په نتیجه کې یې د هلنستیک هنر سبک چې په کوچنی آسیا کې نطفه ایښودل شوی وه، د هغې د روزنې نوری سیمې، د مرمړې له سمندرگي نه، دجیحون تر سوق الجیشی ساحو پوری ورسیده. ورو ورو د سکندر سترواکي پراخه شوه او ورسره هلنستیک هنر هم د هغه په ټوله امپراطوری کې خپور شو، کومه چې، د سیند له دریاب نه تر سغل یانې او در یاتیک سمندر او له مصر نه تر قفقازه پوری پراختیا در لوده او په دی توگه یې، د آریاناټوله خاوره په غبر کې وه. یونانی پاچا سلوکوس چې، د سکندر له افکارو سره ډیر بلدو، نوموړی باختر ته راغی او دغې لاری، په ۳۵۰-ق-م کې سیند ته ولاړ

او د چند راگو پتاله دولت سره یوځای، چې د هند موریايي پاچاو او له هغه په دي تلاش کې و چې، بودايي آئين د گندهارا په حوزه (کابلستان او باميانو) او له دغې لاری په ټول، باختر او تخارستان او ختيځه آسيا کې خپور کړی.» (۴)

په دې توگه، هلنستيک هنر او ارزښتونه، د باختریانو د فرهنگ جز وگرځيدل او هلنستيک سبک او میتود، د بنکلا او ظریفه صنایعو پر مختلفو انواعو کې را څرگند شو. په خاصه توگه، په کوشانی عصر کې چې، هغوی د ورېنمو د لاری ناظران هم وو. «ځینی پوهان، دهلنستيکی هنر په پخیدا او خپرایدا کې، د کوشانیانو واکمنی، دځانگړي اهمیت وړبولی او په دی نظر دی چې هلنستيک هنر، به دغه دوران کې، په باختر کې ښه پوخ او پراخ شو.» (۵)

اخځونه:

- ۱- سرمحقق نظر محمد عزیزی، شیوه معماری و هنر های ظریفه گندهارا و باختر در عصر کوشانی ها، ص ۵۸.
- ۲- فای یقه لحظ، محقق شهر سازی و طرز معماری معابد بودایی و شیوایی گندهارا در دوره کوشانی، ص ۱۰۵.
- ۳- محقق، فای یقه لحظ شهر سازی و طرز معماری معابد بودایی و شیوایی گندهارا در دوره کوشانی، ص ۱۰۶.
- ۴- فلیپ خوری، شرق نزدیک، مترجم: قمر آریان، ایران، تهران، چاپ پژوهش های علمی، سال ۱۳۸۲ خورشیدی، ص ۱۳۵.
- ۵- شیوه معماری و هنر های ظریفه گندهارا و باختر در عصر کوشانی ها، ص ۸۷.

معاون سر محقق نور محمد کاوه
تأثیر فرهنگ هلنیزم در کتیبه های یونان و باختر

پژوهش و تحقیق در مورد تأثیر فرهنگ هلنیزم بالای کتیبه های یونان باختر در روشن ساختن بخشی از تاریخ و فرهنگ کشور ما در یک مقطع زمانی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و بحث روی این موضوع ایجاب می نماید که نخست راجع به سه مطلب ذیل بحث نمائیم.

۱- حدود و موقعیت جغرافیائی باختر.

۲- تعریف و خاستگاه هلنیزم.

۳- هلنیزم یا یونانی مآبی و چگونگی نفوذ آن در افغانستان.

۱- حدود و موقعیت جغرافیائی باختر: مؤرخان کلاسیک حدود و موقعیت جغرافیائی سرزمین وسیع باختر را بین هندوکش و جیحون ذکر نموده اند که در جناح های شرقی آن دیوار های عظیم جدا سازنده آن ثبت و هند وجود داشت. در غرب آن شیب های سرسبز اری (هرات) و مرگیانا (مرو) کنونی قرار گرفته بود. در فراسوی جیحون به شمال تا حدود سیحون منطقه پر جمعیت سغد واقع بود. در ورای آن استیپ های نامحدود آسیای مرکزی قرار داشت که تعداد زیاد اسکیت های بادیه نشین (کوشان، کوشانی ها) «**» را در خود جا داده بود که حضور این خیل عظیم در سرحدات منطقه تحت سکونت خویش، همیشه خطر بزرگی برای ساکنان که در دره های سرسبز، زندگی داشتند، محسوب می شدند.

طبق این نظریه بطور خلص میتوانیم موقعیت جغرافیائی و ساختار طبیعی باختر را چنین ترسیم کرد: بدرجه اول موجودیت دو ویژه گی برجسته باختر را از همسایگان آن متمایز می نمود یک: سلسله جبال هندوکش در جنوب آن و در شمال و شمال شرق آن آمو دریا (جیحون)، شامل نواحی تخارستان، در شرق آن مال رشته کوه های با تنگه های عظیمی قطع شده و شماری جبال ها ی موازی داشت، نظیر حصاری که از شرق به غرب می پیچید با قله بیش از (۱۹۰۰۰) پا، به پامیر، وپاراپامیسوس (Paropamisus)=هندوکش می پیوست. محدود شده اند.

واژه باختر (فارسی باستان -baxtri، باختری،) اوستائی، (baxoi باختی) در یونانی (باکتره) (Baktra) ضبط شده است.

باختره پایتخت باختر که در افسانه های یونانی ها ی قرن چهارم و سوم قبل از میلاد بصورت بهلیکا آمده شهری وسیع با استحکامات بسیار ساخته شده بود

باختر در تاریخ کشور ما و منطقه از بسا جهات مورد مباحث بوده که از جمله آن ها یکی هم زر دشت پیغمبر آریائی ها از همین جا بر خاسته است و پیام دین خود را در دربار گشتاسب در باختر زمین اشاعه نمود. (۱)

۲- تعریف و خاستگاه هلینزم: هر چند تمدن های دیگری زیر نام تمدن های اژه ای (Azha ee) همچون تمدن (کرت) (Kert) و تمدن میس (Miss) دارای فرهنگ گسترده در عرصه های گوناگون بودند و تاریخ آن ها را در سینه خود جا داده است، اما تمدن هلن که در حقیقت اساس و تهاداب و بنا ویا بهتر بگوئیم نخستین بنای آن در سده های هشتم و هفتم قبل از میلاد گذاشته شد که بهترین و

برجسته ترین تمدن جهان غرب در عهد باستان می باشد. گر چه عده یی از کار شناسان امور عصر (هومر) شاعر حماسه سرای قرن نهم قبل از میلاد مسیح را زمان طلوع آفتاب هلنیزم می دانند، اما تعدادی از مؤرخان سده هفتم پیش از میلاد همعصر (تالس) Taliss فلیسوف، منجم، ریاضیدان و مهندس نظامی که باشند (آتن) بود آغاز پیشرفت و گسترش هلنیزم بحساب می آمد، نظر به اسناد و منابع تاریخ یونان در همین وقت است که تالس جهت مبادله فکار و آموزش سایر علوم از آتن به مصر سفر نمود و با فلیسوفان مصری که جز کائناتن معابد کس دیگری نبودند ملاقات کرد و در مورد فلسفه با مصریان تبادل اطلاعات نمود. از آن ها چیز هائی آموخت.

اویعنی تالس به (میلتی) (Milati) معروف و مشهور گردید زیرا (۲) که اصل و نژاد دودمانی و خانوادگی او را (میلیت) دانسته اند. تالس در آتن کسب علم و دانش نمود و مکتب علمی تالس را بنیان نمود. وی به بابل سفر نمود تا از کائناتن معابد بابلی علم نجوم و سایر علوم بیاموزد. وی جنگ کسوف را که در بین (کیاکسار) شاه ماد و (الیاد) = الیاتس شاه (لیدی) جریان داشت و حدود شش سال بطول انجامید. خورشید گرفتگی از اثر این جنگ بیهوده و دوام دار را ناشی از خشم خدایان می دانست. چنانچه باختم این جنگ خورشید دوباره طلوع کرد و جهان از تاریکی این آفتاب گرفتگی نجات یافت و پایان این جنگ را بنام هالیس در تاریخ ثبت نموده اند و آن را بخاطری هالیس یاد نموده اند که با وساطت بابلیان، صلحی بین کیا کسار = هوخستر (Hokheshter) شاه ماد و (الیاد) شاه لیدی صورت گرفت و رود هالیس (قرل ایرماق) به عنوان مرز مشترک بین دو دولت تعیین شد. تالس در دانش فلسفه فرضیه هائی دارد، همچنان وی در علم هندسه دارای قضایائی است که به قضایای تالس مشهور است همچنان فیساغورث فلیسوف، ریاضیدان

و موسیقی دان یونان نیز یکی از اندیشمندان هیلنی بحساب می آید. لفظ فلسفه را فیساگورث برای جهان علم به ارمغان آورد. فیساگورث نخستین کسی بود که دانش ریاضی را پایه گذاری نمود و علم موسیقی را اساس گذاشت و آن را بحیث یک علم مطرح نمود و همچنان ثابت کرد که موسیقی علم است که بواسطه و کمک ریاضی و محاسبات ریاضی قابل درک و گسترش و فراگیر است. اونت های موسیقی را که هنوز شناخته نشده بود، همانند جداول ریاضی دریافت و قرن ها بعد، پس از شناخته کام های موسیقی و ثبت آنها در جداولی تحت عنوان (نت)، موسیقیدانان دریافتند که فیساگورث در اظهارات خویش ذره ای دچار اشتباه نشده بود.

و اما در مورد تعریف هلنیزم باید گفت با وجود اینکه بیست و پنج یا سی قرن از پی ریزی و بوجود آمدن تمدن و فرهنگ هلنی میگذرد هنوز هم در تعریف واقعی این پدیده زمانی عالمگیر اختلاف نظر ها و دیدگاههای متفاوتی ابراز گردید است .

تعریف هلنیزم: هلنیزم یعنی یونانیت از عصر وزمان اسکندر کبیر (Askandar Kabir) تا سال ۳۰ پیش از میلاد مسیح هلنیزم به عنوان سرمشق از یک فرهنگ بزرگ که به قوم هلن (Helen) منتسب است متبلور و شناخته شده است. همچنان هلا نام الهه یونانی است که به هلن معروف است و سرزمینی است که هلن ها از آن جا بر خاسته اند . همین اکنون هلگا نام زنان در نزد مردمان مغرب است که بر گرفته از سرزمین هلن ها میباشد . هلنی کردن سر زمینی یعنی گسترش دادن تمدن هلن در آن دیار میباشد. هیلنست به شنا ساندن زبان و فرهنگ یونانی گفته می شود به معنای همآهنگ و بر گرفته از تمدن یونان بویژه یونان باستان است. (۳) در جای دیگر هلنیزم چنین تعریف شده است: هلنیزم به مفهوم

زمانی و بیانی از یک مقطع زمانی است که عصر اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ قبل از میلاد مسیح) تا عصر قیصر اوگست که دوران زمام داریش از (۲۷ قبل از میلاد تا ۱۴ میلادی) بوده است شناخته و تعریف شده است. این تعریف دربرگیرنده مفهوم اختلاط عناصر یونانی و شرقی است. این دست آورد عظیم و تمدنی را به اسکندر کبیر نسبت داده اند که با ورود یورش گونه اش به مشرق زمین، زمینه این آمیزش فرهنگی را فراهم کرد. او به مشرق این به عقیده شد که به فرهنگی که در کشور های شرقی به آن مواجه شده بود روح یونانی بدهد و با پخش و اشاعه و نفوذ دادن اندیشه، فرهنگ و تمدن شرقیان را در تمدن فرهنگ و تمدن یونانی مستحیل نموده جامعه ای جهانی را تحت یک فرهنگ یونانی- و تحت تسلط در آوردن سر زمین شرقی باستانی بوده که اسکندر با توسل به قوه قهریه و زور و با حملات پی در پی به این سرزمین ها اهداف خویش را پیاده نمود. و اما در بعد معنی و مفهوم دینی و معنوی این اندیشه چنان شد که مسیحیت بعد ها زمینه هایی پیدا نمود که به اروپا برود و توسط رومیان و اخلاف و فرزندان یونانیان مورد استقبال قرار گیرد.

قبلاً تذکر است دین مسیح در سال ۳۸۳ میلادی در عصر مامداری کنستانتین بزرگ (Constantian) قیصر روم طی فرمان میلان به عنوان دین رسمی رومیان شناخته شد باید اضافه نمود که پس از شکل گیری دولت سلوکی بار ها یونانیان به سرزمین های یهودیان از جمله در اورشلیم حمله می نمودند و معابد آن ها را مورد غارت قرار می دادند. یونانیان وقتی در برابر فرهنگ های پیشرفته در مصر، بابل، ایران، هند... روبرو شدند، نتوانستند بر اهداف از پیش تعیین شده خود یعنی تحمیل نمودن تمدن هلن بر ملل مغلوب یا فشاری نمایند، بلکه در برابر فرهنگ این کشور ها انعطاف نشان داده، تا اندازه ای قابل ملاحظه به

پذیرش فرهنگ شرقیان علاقمند شدند. تاریخ علت آن را در این می داند که کشور های شرقی پایند به آداب و رسوم و سنن خویش بودند که این عمل را میتوان ملیگرایی ندانست. مصریان نسبت به هر کشور دیگری در مقابل فرهنگ هلنی ایستادگی نمودند. نظر بگواهی منابع و اسناد تاریخی این ایستادگی تا حدی بود که حاضر به سکونت در مناطقی که یونانی ها در آن جا سکونت داشتند، نبودند و ضمناً حاضر به داد و ستد و مراوده و ارتباط با آن ها نمی شدند. اما در کشور های دیگر بخصوص در کشور ما چنین مقاومتی در برابر فرهنگ مهاجم در تاریخ ثبت نگردیده است. (۴)

قراریکه از اسناد و متون تاریخی بر می آید و قبلاً هم از تذکر بعمل فرهنگ و تمدن هلنیزم بعد از سده نهم قبل از (۸۵۰ قبل از میلاد) در ابتدا در یونان و بعداً هم در حوزه مدیترانه گسترش یافت و اما در زمان فرمانروایی فلیپوس (Flipose) زمینه گسترش بهتر آن مساعد گردید و در عصر اسکندر کبیر به حد اكمال و رشد خود رسید و توسعه چشم گیر یافت.

محترم سر محقق نظر محمد «عزیزی» در مورد مرکزیت و رشد مراحل ابتدایی و انکشاف هلنیزم چنین ابراز نظر نموده است: «دو مرکز یا دو محراق در مراحل ابتدایی آن مهیا گردید که مرکز اولی آن در آسیای صغیر «ترکیه و شامات» در منطقه ای تحت حاکمیت اتالوس «معبد اتاتوس» (Atatos) بود. مرکزیت دومی آن مکتب پیر گامون « Pir Gamoon » که مهد تمدن هلنیزم و هنر هیلنیستیک است که از این جا به سایر نقاط با قواعد اختلاط یافته شرقی و مدیترانه ای سمت و سوی خود را انکشاف داد و همین قسم در شرق میانه و منطقه «دورا ایروفوس» (Dora Erofoss) و «صیدا هنره» (Sayda Hetra) و در آسیای مرکزی و باختر

وماورای آن و در جنوب دره های کابل حوزه گندهارا و از آنجا به سایر مناطق پخش گردید. (۵)

۳- هلنیزم «یونانی مآبی» و چگونگی نفوذ آن در افغانستان: اسکندر مقدونی یا اسکندر کبیر و یاهم اسکندر «۳» (در سلسله های مقدونیه) در مآخذ های اسلامی اسکندر رومی یا سکندر ذوالقرنین «= صاحب دوشاخ» (۱) یا اسکندر بن فیلقوس = سکندر «پسر فلیقوس» (۳۵۶-۳۲۳ قبل از میلاد) پادشاهی «۳۳۶-۳۲۳ قبل از میلاد» از ارسطو تعلیم تربیه یافت به ۲۰ سالگی به پادشاهی رسید.

ذوالقرنین لقب بعضی سلاطین و بزرگان قدیم [یونان] است. مشهورترین دارنده این لقب اسکندر مقدونی است. (۶)

غلبه او (اسکندر) بر کشور هایی چون ایران، افغانستان، استیلا وی و جانشینانش تمدن و فرهنگ یونانی را در منطقه بخصوص در افغانستان رایج ساخته، جانشین فرهنگ و تمدن کهن گردید. رسوخ و پخش تمدن و آداب یونانی را هلنیزم گویند چنانچه قبلا هم تذکر دادیم. هلن به معنی یونانی و هلنیزم به معنی تمدن و آداب یونانی و یونانی مآبی را گویند.

در حقیقت دوره تمدن یونان از عصر سلوکوس بلکه حتی از زمان اسکندر آغاز می شود. نقشه اسکندر این بود که مر دمانی از مشرق به مغرب و برعکس از مغرب به مشرق (یعنی از آسیا به اروپا و از اروپا به آسیا آرد تا این طور توانسته باشد شرق را به غرب نزدیک سازد (یعنی مردمان مشرق زمین را یونانی مآب نموده باشد). مرگ به او مهلت عملی نمودن این اندیشه را نداد. مدن دو

جانشینان او به نسبت مخارج زیاد اجرای این کار راعملی ندانستند و از آن صرف نظر نمودند. پس از اسکندر، آنتیگون (Antigon) یکی

از سردارانش وبعد از او سلوکی ها نظر به اینکه در آسیا بیگانه بودند شروع به یونانی مآبی نمودن مشرق زمین نمودند و بطور یک جانبه در اثر ایجاد مستعمرات یونانی در آسیای غربی و شرقی اقدام به این کار نمودند و از آن به بعد مشرق زمین باستان بدو بخش تقسیم شد. قسمت غربی تا رود دجله و فرات و قسمت شرقی از این طرف فرات تا سند و جیحون و سغد. اما در آن طرف فرات به نسبت زوال مغرب بر مشرق یونانیت ضعیف شد و بتدریج از بین رفت و حتی خود یونانی ها در میان مشرقیان حل گردیدند.

اسکندر و جانشینان او شهر هایی در مشرق زمین بخصوص در قسمت های افغانستان از سیستان گرفته تا هرات ،قندهار، پروان ،کاپیسا و بالاخره تا باختر (قندز، تخار و کناره های دریای آمو) بنا نهادند که در طی گذشت قرن ها ده ها و صد ها نشانه ها و علائم و نمونه هایی تفکری و غیر تفکری و اقسام مختلف هنرهای هلنی همچون هنر تزئینی، مجسمه سازی ، معماری و سیر هنرها، آمیخته با فرهنگ و تمدن منطقه چه در دل دشت ها و تپه ها و چه در خارج از آن ها بجا مانده است .

یکی از این مراکز مهم تمدنی (هلنیزم یا یونانیت) در مشرق زمین شهر باختر «بلخ» بود که آن را در آن برهه های زمانی بنام «یونان باختری یا یونان باکتريا» در سینه تاریخ ثبت نموده اند. در اطراف و اکناف یونان باختری ده ها و صدها نمونه از یادگار هایی بصورت شهر ها بزرگ مانند آی خانم ویا هم به شکل گنجینه ها در طلا تپه و کتیبه ها و تندیس در این سرزمین وجود دارد .

علاوه بر آن در کشور های همسایه چون (تاجکستان ، ازبکستان و ترکمنستان ، ایران و هند) کشورهای عربی مظاهرو نمونه ها تمدن هلن از دامن تمدن و فرهنگ اقوام سامی آرامی از بین نرفته است. چنانچه میتوان از «درهم» واحد پول برخی از کشورهای

عربی نام برد که همانا «درخما» (۷) (Darkhma) که هنوز هم متداول می‌باشد. (*) زمانی واحد وزن و بعداً هم واحد پول یونانی ها بود. همین اکنون در سرزمین ایران در مناطق حاشیه کویر از جمله در روستا هایی از آستان یزد هنوز واحد وزن بنام «درم» متداول است. با وجود گذشت صد ها سال از تهاجم اسکندر مردم آن محل با واحد های اوزان و مقیاس جدید و میعاری ایران آشنایی پیدا ننموده اند، چنانچه فروشندگان در منطقه اردکان یزد واحد های وزنی به این شرح دارند : ۱۲،۵ درم = ۲۵۰ گرم، ۲۵ درم = ۵۰۰ گرم، ۵،۶۲ درم = ۱۰۰۰ گرم یا یک کیلو (۸). این شیوه که در آن جا ها متداول است که همه مثال ها و نمونه هایی از بقایای تأثیر و نفوذ هلنیسم و یونانی مآبی می‌باشد که در تمام شئون زندگی مردم مشرق زمین بخصوص در کشور ما تأثیرات عمیق و ژرفی در تمام مناطق بویژه در نواحی یونان باختر بجا گذاشته است که این جریان از اواخر سده چهارم پیش از میلاد مسیح آغار گردیده بود که با تاسیس دولت سلوکیان در سال ۳۱۲ قبل از میلاد بتدریج یونانیان بر این مناطق مسلط گشتند و مردم یونان بصورت کتلوی در این نواحی پخش شدند که شیوه کسب و کار، واحد، اوزان و مقیاس ها، خطوط الفبا و سایر پدیده های فرهنگی حالت و شکل یونانی گرفت که چنین تعامل را تأثیر گذاری فرهنگی گویند.

تعداد سی و پنج هزار سرباز یونانی در باختر «بلخ» مسکن گزین شدند. در سال ۲۸۱ قبل از میلاد سلوکوس کشته شد یونانیان باختر از موقع استفاده نموده دولت مستقلی تشکیل دادند و دیودوتس (Deudotse) یونانی الاصل از طرف پادشاه سلوکی در باختر حکومت می نمود. (۱) خود را پادشاه خواند و یونانیان حکومتی تشکیل دادند که تقریباً دو صد سال دوام نمود. تأثیر فرهنگی این حکومت ها چنان عمیق بود که حتی زبان و خط یونانی، زبان رسمی دولتی دیوانی گردید. چنانچه آثار های متعددی چون سکه ها

،آثارتیکری،زیورات،کتیبه ها چه ازدوران یونان باختری وچه از دوره های بعدی که متأثر از فرهنگ یونان باختری میباشد کشف و بدست آمده است مانند گنجینه طلا تپه شهر آی خانم وکتیبه های سرخ کوئل وکتیبه رباتک که به خط و الفبای یونانی حک شده است. از عوامل مهم دیگر نفوذ زبان و آداب و رسوم یونانی ها در این وقت استخدام سربازان از منطقه و مردم بومی بود. این نفوذ فرهنگی تا آن درجه ترقی رسیده بود که در اثر اختلاط مردم بومی با یونانیان، مردم بومی سخت تحت تاثیر فرهنگ و تمدن یونانی قرار گرفتند. هر دو جناح (مردم بومی و مردم مهاجم) تاثیر گذاری و تاثیر پذیری را یک امر ضروری می پنداشتند، چنانچه دانستن زبان انگلیسی در کشور ما و سایر کشور ها امروز بیک ضرورت مبدل شده است. در آن عصر و زمان پذیرش فرهنگ و تمدن یونان یک امر ضروری واجتتاب ناپذیر بود. قراریکه یاد آور گردیدیم در اثر نفوذ هلنیزم در باختر و سیایر نقاط کشور ما کتیبه های بسیاری کشف گردیده اند همه آن ها با خط و کتابت یونانی نوشته شده اند. محترم کهزاد در این مورد روشنی انداخته چنین مینگارد: ارباب انواع اسطوره ای (میتولوژی) یونانی با اسطوره های محلی زردشتی (افغانستانی) مخلوط شد، الفبا و رسم الخط یونانی در شمال و جنوب [افغانستان] تعمیم و رواج داشت چنانچه بعد از گذشت ۲۳۰۰ سال کتیبه آشوکا در قندهار و بعد از گذشت ۲۰۰۰ سال کتیبه کنشکا در سرخ کوئل در نزدیکی های پل خمری و همچنان کتیبه رباتک در سمنگان که به خط یونانی نوشته و حک شده اند همه و همه نمونه های نفوذ و تاثیر فرهنگ هلنیزم در باختر زمین میباشد. (۹)

رسم الخط و الفبای یونانی از آن جا به تمام نقاط افغانستان و بعدا هم به کشور های همسایه معمول و مروج گردید و به شهادت همین کتیبه ها و مسکوکات، سلاله های مختلف یونانی ها و کوشانیها و چشم

دید «هیوان - تسانگ» زایر چینی تا قرن ها یعنی تا ظهور اسلام و نفوذ آن در کشور ما الا تانیمه اول قرن ۷ میلادی یعنی حدود یک هزار سال دوام نمود . ادامه شاهان یونان باختری برای مدت ۱۴۰ سال اثرات بزرگی بر مزج و ترویج فرهنگ بر جا گذاشت که میتوان بترویج صنایع مختلف ، زبان رسم الخط و جنبه های دیگر فرهنگی یاد کرد .

اکثر دانشمندان و کوشان شناسان به این عقیده اند که فرهنگ یونان آنقدر در کشور ما نفوذ نموده بود که تمام سلاله کوشانیان در کار های اداری ، دولتی و دیوانی و اداره کشور ، آئین دولت داری از خط و زبان یونانی که در عهد یونانیان در باختر مروج بود استفاده نموده اند . اما در عصر کنشکا کبیر خط و کتابت یونانی حفظ گردید ولی جای زبان یونانی را ، زبان باختری گرفت که از این تاریخ بیعد یعنی پس از پادشاهی کنشکا زبان باختری ، زبان رسمی و الفبای تکمیل یافته یونانی ، رسم الخط رسمی کوشانیان گردید

اکادمیسن باباجان غفوراف این نظریه را تائید نموده چنین می نگارد برای انشاء حد اقل از دوره های کنشکا از حروف یونانی استفاده می شد . (۱۰)

چون موضوع مقاله اصلا "تاثیر فرهنگ یونان باختر بالای کتیبه یونان باختر می باشد ، از توضیحات زیاد در مورد کتیبه ها صرف نظر می نمائیم و توجه خورد را به خط و کتابت آن ها می نمائیم .

کتیبه سرخ کوتل : _ کتیبه ای که در سال ۱۳۳۶ هجری قمری / ۱۹۵۷ میلادی در اثر کاوش و حفاریات باستان شناسان فرانسوی که از سرخ کوتل بدست آمده بود و از آن در بالا یاد آوری نمودیم . بهترین و بارزترین نمونه آثار بجا مانده (تاثیر فرهنگ

هلنیزم بالای کتیبه های یونان باختر) می باشد. این کتیبه از نظر مواد سنگ آهکی بوده دارای ۱۲۰ سانتیمتر طول، ۸۰ سانتیمتر عرض، ۲۵ سانتیمتر ضخامت بوده و آغاز تا انجام کلا ۲۵ سطر بزبان یونان باختری «تخاری» و رسم الخط یونانی شکسته نقر و تنظیم گردیده است. نظر به گفته محترم سر محقق نظر محمد «عزیزی» صورت دقیق تر اندازه آن قرار ذیل می باشد. سنگ نبشته ۲۵ سطر ی بغلان [سرخ کوتل] در تر کیب ساختمانی خود از نظر اصطلاح کاملاً مربع نبوده بلکه ضلع سمت چپ آن ۳،۱۱۷ سانتیمتر و ضلع سمت راست آن ۲،۱۱۰ سانتیمتر اندازه گیری شده است. سطح این کتیبه مسطح بوده قبل از اینکه نوشته شود و یا اینکه در حین نقاری بعضی قسمت های آن بریدگی داشت اما در خوانش مشکلات را ایجاد نکرده است. (۱۱)

تعداد حروف این کتیبه «۹۴۷» حرف بوده در هر سطر از ۲۵- ۴۷ حرف بملاحظه می رسد. محترم «عزیزی» از قول محترم «علامه حبیبی» در مورد کتیبه سرخ کوتل از نظر زبان و رسم الخط شناسی به سه بخش یا سه نسخه تقسیم بندی نموده است بدین ترتیب کتیبه ۲۵ سطر ی را نسخه اول بحیث متن اساسی دانسته و سنگ پارچه های متعدد دیگر را که از خرابه و چاه آب آن جا بدست آمده نسخه دوم سوم می داند. بدین ترتیب کتیبه سرخ کوتل نخستین اثر مکمل خطی زبان می باشد که کشف آن در مورد تاثیر فرهنگ هلنیزم بالای کتیبه های یونان باختر و علم کوشان شناسی یک انقلاب نوینی بوجود آورد که رسمی بودن زبان عصر کوشانیان را زبان باختری مستند نمود که در نتیجه آن زبان باختری در ردیف زبان های دیگر شرقی ایرانی، سغدی، پارتی، خوارزمی و غیره در علم زبان شناسی جایگاه و مقام عالی را نصیب گردید.

کتیبه رباتک_ کتیبه دیگری که تأثیرات ژرف و عمیق فرهنگ هلنیزم در آن بوضاحت بملاحظه می رسد و در مورد مطالب ارایه شده (تأثیر هنر... و علم کوشان شناسی صفحه جدیدی را بر روی دانشمندان باز نمود که ارزش علمی آن بمراتب افزون تر از کتیبه سرخ کوتل می باشد، کتیبه رباتک است که در منطقه ای بنام کافر قلعه بین ولایت بغلان و ولایت سمنگان بفاصله ۳۰ کیلو متر دور تر از کتیبه سرخ کوتل در بین تپه های خرابه شهر قدیم شاهان کوشانی توسط باشنندگان آن محل در سال ۱۹۹۳ میلادی کشف گردید. کشف و پیداشدن این کتیبه در بین باستان شناسان و مؤرخان هنگامه ای برپا نمود که صورت و عکس (تصویر) کتیبه مذکور را جهت مطالعه به موزیم برتانیای فرستادند

کتیبه رباتک دارای ۲۳ سطر بوده که هر سطر بیشتر از پنجاه حرف دارد که به زبان باختری و رسم الخط (الفبای) یونانی نوشته شده است که بهترین وثیقه و سند «تأثیر فرهنگ هلنیزم بالای کتیبه های یونان باختر می باشد این کتیبه برای اولین توسط ن. سیمز - ویلیامز (N.Simz- Viliamz) خوانده و ترجمه شد که ترجمه آن از حوصله این مقاله خارج است. بعد از خواندن نوشته های روی سنگ، متن و تفسیر آن در مطبوعات نشر گردید.

کتیبه رباتک پنج تن وزن داشته از مواد آهکی یا، لایم- ستون (Laim-stone) ساخته شده است. دارای ۹۱ سانتی متر طول، ۶۴ سانتی متر عرض و ۲۷ سانتی متر ضخامت می باشد. این کتیبه در مورد بسا مسائل دولت داری ساحه قلمرو کوشانیان و تاریخ کوشانیان و چگونگی فرهنگ یونانیان بر آریانا (افغانستان امروزی) روشنی انداخته است. یکی از مسایل بزرگی که تا پیداشدن کتیبه در میان مؤرخان و کوشان شناسان نا حل و مورد بحث و مناقشه بود همانا مسئله زبان دولتی و رسم الخط عهد کوشانیان بود. بعد از

پیدا شدن، خوانش و ترجمه و تفسیر کتیبه رباتک معلوم گردید کوشانیان زبان باختری با نام زبان آریایی بحیث زبان رسمی دولتی و دیوانی پذیرفته در کارگذاری و رسالت دولت داری جاری نمودند. اکنون از این کتیبه چند کلمه بطور ترجمه امر کنشکای کبیر را در این جا بطور نمونه نقل میکنیم: (نجات بخش بزرگ کنشکا کوشانی، پارسا، عدالت پناه، حکمران مطلق، ارزنده تغظیم سجده کننده ننه (مادر خدایان) و همه خدایان تخت شاهی را قبول نمود. (۱۲)

نتیجه:

۱- آنچه که تا این جا تذکر دادیم چنین نتیجه گرفتیم که در اثر تهاجم مقدونی ها در کشور ما تعدادی از آن ها در کشور ما در نقاط مختلف افغانستان بخصوص درباختر (بلخ) زمین مسکن گزین گردیدند.

۲- در اثر این مسکن گزینی مردمان غیر بومی (مهاجمین) درباختر یک اختلاط نژادی و تمدنی بوجود آمد.

۳- در اثر این اختلاط، تاثیر گذاری فرهنگ و تمدن مهاجمین (یونانی ها) در تمام شئون زندگی مردم بومی این سرزمین برجسته تر و بیشتر و چرب تر بود.

۴- به نسبت تاثیر گذاری فرهنگی در قلمرو یونانی ها بخصوص در باختر نه تنها رسم الخط یونانی ها در کشور ما مروج گردید بلکه تا مدت ها زبان رسمی دیوانی و دولتی در باختر زبان یونانی بود. چنانچه در یافت کتیبه های رباتک و سرخ کوتل اثبات این مدعا است.

کنشکای کبیر اولین پادشاهی بود زبان باختری (تخاری) را دوباره زبان رسمی رواج داد و اما رسم الخط یونانی بجای خود باقی ماند.

پیشنهادات:

قراریکه به همگان معلوم است در سراسر کشور ما ده ها مکان باستانی بخصوص از دوره های یونانی ،کوشانی ها..موجود بوده که هنوز سروی وحفریات صورت نگرفته است. بدینوسیله پیشنهاد میگردد که همچوساحات شناسایی گردد، پیشنهاد میگردد که در مورد دوره های یونان باختر وکوشانیان وسایر دوره ها سیمینار ها دایر گردد.

پیشنهاد میگردد که مجموع مقالات چاپگردد.

پیشنهاد میگردد از ساحات بصورت درست نگهداری صورت بگیرد.

فهرست منابع :

- ۱_ هاید، معیری . باختر بروایت تاریخ ، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی فرهنگی، سال ۱۳۷۷، ص ۱۵۰ .
- ۲_ اردشیر ، خد ادادیان . تاریخ ایران باستان، جلد دوم، تهران : دانشگاه تهران : سال ۱۳۷۷، ص ۱۶۲۳ .
- ۳_ همان اثر، ص ۱۶۲۵.۴ _
- ۴_ نورمحمد «کاوه» ، مجله کوشانی ، "هنر هلنستیک و کار برد آن در افغانستان " دریمه دوره، شپار لسمه پرله پسی (۳-۴) کنه ، سال ۱۳۹۰ .
- ۵_ نظر محمد ، «عزیزی» . معماری و هنر های ظریفه گندهارا و باختر در عصر کوشانی ها ، کابل : اکادمی افغانستان ، سال ۱۳۹۱، ص ۲۰۰ .
- ۶_ نورالله ، تالقانی . تخاریها ، کابل : انتشارات سعید ، سال ۱۳۸۹، ص ۹۳ . همچنان دایرة المعارف فارسی، جلد ۱، ص ۱۴۱ .
- ۷_ ابراهیم ، پوردآؤد . هر مزد نامه، تهران : نشر اساطیر، سال ۱۳۸۰، ۲۷۰ .
- ۸_ اردشیر، خدادایان . تاریخ ایران باستان، ص ۱۶۲۵ .
- ۹_ احمد علی، کهزاد، افغانستان در پرتو تاریخ، کابل : نشر دانش، سال ۱۳۸۷، ص

کوشانیان

٦٠

١٠_ صاحب نظر، مرادی. بدخشان درتایخ، کابل: خیام سال
١٣٨٩، ص ٢٠٣. احمد علی، کهزاد. افغانستان
در پرتوتاریخ، ص ٢٢٩.

١١_ بابا جان، غفور اف. تاجکان، کتاب اول، دوشنبه: ١٩٨٨
ص ٢٢٢.

١٢_ امام علی، رحمان اف. تاجکان در آئینه تاریخ، کتاب
دوم، دوشنبه: عرفان، سال ٢٠٠٢، ص ١١٢.

محقق فریدالله نوری
ماتهورا ساحه تحت نفوذ کوشانی ها
قسمت چهارم

پیل شتیرن (PH. Stern) نظریه دارد، که آن‌ده مجسمه هایبکه در ماتهورا وجود دارد و یا بر اثر کشف حفریات جداگانه بدست آمده دارای موهای مجعد است، که ما را بیاد مجسمه های رومی می اندازد، که ما میتوانیم آرایشگری از عاج را مثال می آوریم که به روش هنر ماتهورا کار شده و بالای پیشانی خود موهای گرد شده مجعد را دارا است - ولی این مجسمه در عهد حکمروایی کوشانی بوجود آمده، که خصوصیات هنری خود را با ارت ماتهورا ضم نموده، عالم مذکور عقیده دارد، که مجسمه آرایشگر در سرزمین ماتهورا درست شده و بعداً به مرور زمان خاصیت محلی خود را در اثر تبدیل شدن پدیده های هنری منطقی از دست میدهد، تا جایبکه آثار و هنر های زیبای ماتهورا دیده میشوند، اکثرآ در روش پلاستیک و مجسمه های مضروب مسکوکات شاهان کوشانی به ملاحظه میرسد .

در مجسمه های ماتهورا عموماً حلقه های مجسمه ها روی پیشانی فرود آمده و یا اینکه خود را از حالت مجعد بودن هموار نموده است و آهسته آهسته تحت نفوذ ارت گندهارا در آمده است .

قرار نظریه پروفیسور دانیل شلومبرژه در ارت ماتهورا دو نوع روش از نقطه نظر هلنستیک به ملاحظه میرساند .

۱- ترتیب و میتود هنری مجسمه سازی ما موزون که در آن بیشتر نفوذ هندی ملاحظه میشود، مثلاً شانه های مجسمه ها عریض و مزین بزرگ .

۲- دیگران به تیپ و یا سبک ارت رومی و بودایی (Roman-Bouddique) تعلق میگیرد، زمان آن مصادف به نیمه سوم قرن اول میلادی تعیین گردیده است . نظریه مذکور را عالم دیگری به اسم او کورس (O . Kurz) نیز تائید و تصدیق میکند .

در ماتهورا نه تنها ارت کوشانی و تاثیرات هنر گندهاری به ملاحظه میرسد، بلکه عوامل و پدیده های دیگر نیز از قبیل جینیزم (Jainisms) ، بودیزم (Buddhisms) و برهمنیزم (Brahmanisms) و تاثیرات ارت رومی نیز وجود دارد، که البته ارت بودایی مقدم بر همه آنهاست .

سیرمورتی مرویلر (S.M.WHEELER) این نکته را نیز یاد آور شده و عین این نظریه را دارا میباشد . عالم مذکور ارت کوشانی را که در ماتهورا به اوج خود رسیده با تمام شباهت هایش در گندهارا نیز ملاحظه کرده و ارتباط کوشانی ها را به ازمنه های مختلف بین این دو ارت و دو منطقه مسلم دانسته است . بقرار نظریه دانیل شلومیرژه (D.Schlumberger) سه تاثیر عمده در ارت ماتهورا وجود دارد .

۱- از ارت قدیم و پارینه هخامنشی .

۲- میراث هنر یونانی و امتزاج به هنر محلی هندی

۳- ارت نومادها (اقوام کوچی مهاجر)

با توجه به آثار سرخ کونل دانشمند موصوف می گوید : ارت ماتهورا با ارت سرخ کونل تمثیل شاهان و حکمروایان اسکیتیک (Scykhic) ارتباط مستقیم و ناگسستی از نظر هنر در عهد شاهان کوشانی دارد.

دانیل شولمبرژه در باره نفوذ بهتر ارت یونانی یا هلنستیک محلی شد، متذکر گردیده و تاثیر زیاد آنرا نظر به ارت ایران و گریک ارت گریک و بودیک گندهارا بیشتر و قوی تر دانسته است . بدین وسیله به اساس مثال فوق میتوان در ارت کوشانی نفوذ ارت ماتهورا و گندهارا بیشتر ملاحظه نمود، طوریکه در ارت پارت پدیده ها و نفوذ هنر دورا (DURA) بیشتر است، در ارت کوشانی ها مخصوصاً در زمان حکمروایی کنشکا ، ارت گندهارا در آن نفوذ بیشتر داشته است ، وی علاوه نموده که ارت کوشانی مخصوصاً از نظر انواع لباس های محلی تا یک اندازه تحت نفوذ ارت پارت هم قرار گرفته اند زیرا آنوقت حصه زیادی از خاک ها و اراضی پارت ها تحت تصرف حکومت کوشانی مخصوصاً کنشکا بود.

اثاریکه تا حال بدست آمده و نماینده گی از هیكل های نشسته ایستاده و با عظمت کوشانی میکند زیرا تاثیر ارت پارت قرار دارد .

روی همرفته ، در دو مکتب یعنی مکتب ماتهورا و مکتب هنری گندهارا، ساختمان ها و مجسمه ها از یکنوع سنگ سرخ ریگی دانه دار ساخته شده ، در حالیکه در دولت گندهارا از سنگ آبی رنگ شیست یا (EFER – Colour SCHI) بوجود آمده است .

ولی اینرا میدانیم که اعتقادات چه بودیزم و چه برهمنیزم و سایر ادیان در قالب هنر، پیرویک مکتب دینی بوده و با شرایط زمان و مکان آن عصر خلق میشدند .

دانیل شلومیرژه علاوه میکند، ارت ماتهورا و ارت سرخ کوئل قسمت اعظم شیوه های هنری خود را مربوط هنر سلطنتی میدانند یا (Dynastic) تخصیص داده و باقی مظاهر انعکاس پدیده های محیط ماتهورا و سرزمین هند است که عین ممیزات را گندهارا نیز دارد.

عالم مذکور بین ارت گندهارا و ماتهورا ارت دیگری را به اصول عادت و خصوصیات کلتوری جداگانه دانسته و ارت کوشانی را از نظر کروئولوژی قابل دقت و ملاحظه میدانند.

زیرا آثار و یا هنر در باری یا سلطنتی از قبیل مجسمه ها ، دیرها و معابد تمثیل الهه ها که بعضی از مت و بعضی از دیگر جاها بدست آمده به پیمانہ بسیار ناچیزی از روش یونانی تاثیر پذیرفته گاهی تمثیل مجسمه ها را بالای تخت که شیر نگهبانی آنها را به عهده دارد، مربوط نفوذ یونانی دانسته اند و این به نظر ما خیلی بعید است، زیرا این بازمانده از تاثیر هنر ایرانی حکایت می کند نه از نفوذ هنر یونانی .

عالم مذکور در این قسمت از سرخ کوئل یادآور شده و آثار سرخ کوئل را با آثار مت مقایسه میکند و در آنها نفوذ ارت ایرانی و گریکو- پارتیان را ضروری میدانند، البته خصوصیات این دو محل یکی روش پلاستیک است .

آنگونه که باز یافت های باستان شناسی در زمینه شناخت عناصر هنری مکتب متهورا نشان میدهد این شیوه در متهورا به مفهوم (امروز) نیز درکنار دریای جمو در حدود چندین قرن پیش از

میلااد همزمان با دیگر پدیده های هنر هندی بوجود آمده و ریشه نموده و به کمال رسیده است .

هنر متهورا بر خلاف هنر گندهارا دارای خلافت های زود گذر نبوده و بر تشویق حکمرانان کوشانی متکی نبوده است . بعضی به حمایت حکمروایان مقتدر دوره کوشانی ها نضج نیافته بلکه بگونه قابل ملاحظه از ورای هنر های قدیم هند سربلند کرده است . زیرا کتیبه ها و بازمانده های بدست آمده از قبیل مجسمه های گوناگون متهورا را به حیث یک مرکز هنرهای مذهبی تا حدود ۲۰۰ پیش از میلاد و یک صد سال بعد از آن نمایانگر می شوند . که زیاد ترین بازمانده این شیوه شباهت های با عناصر مذهبی جن و بعضی کارهای پیشرفته بهاروت به هم می رسانند .

ولی مکتب هنری متهورا همانند شیوه هنر گندهارا در دوران حکمروایی شاهان کوشانی به ویژه کنشکا و اخلاف وی در حدود سال های ۱۴۱-۳۳ میلادی به کمال هنری خویش از نگاه مضمون و شکل دست یافته که بعد از آن شهرت متهورا به گونه یک مرکز هنری تا عصر گوپتاها به زنده گی خود ادامه داده است .

تزئینات و عناصر یکه در هنر متهورا بر بنیاد عقاید مذهبی رواج یافته و پیش از دوران کوشانی تا زمان گوپتا تداوم داشته است ، معمولاً بر روی سنگ های سرخ که از معادن ناحیه سکویی نزدیک متهورا بدست آمده پیاده می شده اند . که در بعضی موارد این مجسمه ها بسیار زشت بوده و در آن ها رگه های از خطوط زرد و سفید به نظری خورده و مفهوم هنری اثر را در نظرها خشن جلوه میداد . ولی برای پنهان نگهداشتن نقص مذکور معمولاً مجسمه ها را با ورقه نازک از ملمع طلا می پوشانیده اند . (۶)

منطقه متهورا با وجود اینکه نسبت به شهر های گندهارا سابقه کهن هنری ندارد و وجه شهرت آن بیشتر مذهبی بوده و در زمان حکمرانان کوشانی مرکز بزرگ شاهنشاهی به شمار میرفته و در عین حال ((شواهد جهان وطنیت)) در هنر های آن موج می زند همواره هویت مسلط هندی را فراموش نکرده است . این همه سخن بدین معنی است که متهورا با وجود اینکه راه ارتباطی و پلی بین جهان درون و بیرون بوده باز هم موقف هندی بودن خود را نگه داشته است .

مهمترین بازیافته های دوره کوشانی متهورا که این مفاهیم را به هم می‌رسانند عبارت از تعداد زیاد مجسمه ها و کتیبه های تاریخدار و مجموعه تجسمات شاهی واقفین و تحفه دهندگان اند، که پورتريت های آن بصورت عمده از دو محل کاوش شده یعنی ((گوکرنشیواره)) و ((تکرى تىلا)) از مات بدست آمده اند .

در قبال بازیافته های ماتهورا نقطه عطف بیشتر متوجه معبد مات در دوره کوشانی است که حفريات آن بر روی پلان منظم صورت نگرفته و آنچه وجود دارد عبارت است از :

۱- نیمه تحتانی پورتريت نشسته

۲- مجسمه امیزد ایستاده

۳- مجسمه کنشکا

۴- کتیبه که فکر می شود از پورتريت های هویشکا باشد .

۵- مجسمه سه زن ایستاده .

این معبد که دارای طولی به اندازه صد (Foot) فت و عرض پنجا و نه فت است بالای صفه بزرگی اعمار کار شده از خشت های هموار و سازگار با محوری که از جانب جنوب شرق به شمال غرب افتاده شده است در بخش شمال غربی آن ظاهراً حجره بی وجود داشته که دو دیوار مدور متحدالمرکز آن را احاطه نموده، از سه جانب دیگر حجره های خورد تر آنرا استتاد بخشیده است .

بر علاوه دیگر ملحقات و ساختمان ها در معبد مذکور علایم زینه بدون پته و نوعی ساختمان نیز می باشد که دارای حجره های مسدود به نظر می آیند . در عین حال امکان دارد، که بین ساختمان های ورودی و حجره ها صحنی نیز وجود داشته باشد . و در اطراف وجوانب آن بنا های الحاقی هم دیده می شوند که شاید برای سکونت روحانیون و متولیان معبد بوده باشد .

در جریان حفریات معلوم گردید که مجسمه ها بجای خود نبوده اند این موضوع موید آنست که معبد مذکور مورد هجوم و غارت قرار گرفته باشد و در نتیجه مجسمه ها شکسته شده و بیرون افتاده باشند . دو مجسمه مهم و با ارزش هندوستی از منطقه کاوش شده ((گوکرنشواره)) از روی تپه پی در کنار رود خانه جمنا در داخل دروازه شهر جدید بدست آمده اند . که یکی از مجسمه ها عبارت از یک تنه ساده ایست که شباهت فوق العاده به شیوه کار یکی از حجاری های مات به هم میرساند و مجسمه دومی پورتریتی از اندازه طبیعی بزرگتر مربوط مهایود (شیوا) در معبدی که بالای تپه موقعیت داشته عبارت شده است .

همچنان یک تعداد پورتریت های حجاری دیگر به همان سبک و شیوه از حوالی متهورا بدست آمده ولی ساحه کاوش شده ((مات و

((گوکر نیشواره)) را میتوان منبع مجسمه پورتریتی هندویی دانست .

برجسته ترین بخش دریافت های ماتهورا مجسمه پورتریت بدون سر کنشکا است، که در بخش پائینی لباس آن کتیبه کاملاً خوانا و روشن حک شده است، که در آن چنین نقر گردیده : ((مهاراجا راجاتیراجا دیوه پوتره کنشکو)) یعنی : ((پادشاه بزرگ شاهنشاه فرزندی) ایزد کنشکا))

از شواهد موجود معلوم میشود که این کتیبه بعد از تکمیل کار مجسمه حک گردیده زیرا که حروف آن روی خطوط لباس بریده شده است .

این مجسمه دارای تاریخ نیست ، ولی فکر میشود که در دهه اول سلطنت کنشکا ساخته شده باشد زیرا شیوه لباس کنشکا درین مجسمه با شیوه لباس پوشی او در سکه های وی و جانشینانش کاملاً مغایرت دارد . ولی در سکه های ویما کدفیزس کم و بیش به ملاحظه می رسد .

از نگاه ابعاد هنری تاثیرات هنر های خارجی درین مجسمه دیده میشود و در عین حال این پوریت را میشود از نگاه شیوه پرداخت آن با مجسمه های عظیم بود میتوایی که در زمان حکومت واسیشکا تولید شده مقایسه این خود میرساند که هنر ماتهورا نیز بنوبه خود وسعت قابل ملاحظه داشته و شباهت های با دیگر ابعاد هنری مشهود است (۷)

یکی دیگر از پورتریت های تجسمی کوشانی در متهورا پورتریت ویماکدفیزس است . که کتیبه پای نویس مجسمه بزرگ نشسته آن تخریب گردیده ناخوان و درعین حال بحث برانگیز است دو سطر

نخستین آن نمایانگر آن القاب مکمل امپراتوری کوشانی میباشند که از پادشاهی بدین نام :

((پادشاه بزرگ شاهنشا)) فرزند یزد ولی عهد کوشانشاه ((یاد می کنند نام پادشاه چنین است : ((ویما تک شاهسیا)) ویا ((واماتک کوشانی شاه شوماسیا)) که شاید از کلمه ویما به اضافه لقب توصیفی در حالت اضافی باشد . درین زمینه جدل های زیاد وجود دارد و بعضی دانشمندان این نام را ((ویما)) نمی شناسند .

سטר سوم درین کتیبه مردی با لقب ((بکاناپتی)) و دیوه کولا)) را معرفی می کند یعنی مردی که معبدی را آباد نموده و شاید کلمه ((بکاناپتی)) خراسانی الاصل باشد .

مجسمه ((کشته یکی دیگر از تجسمات هنری مات به حساب می آید، که در کتیبه آن نیز مغشوشیت های به نظر می خورد، که بعضی، تاکید دارند، آنرا با ساتراپ های ساکایی منطقه ((اوجین)) بنام کشته که زمان حکومت وی بطور تقریبی ۱۳۰ میلادی بود مطابقت دهند . و مبتنی بر آن اتحادی را بین کوشانیان و ساتراپ های غربی حدس بزنند . و بر روی همین سخن است که گویند او نژاد ساکایی داشته زیرا حضور وی در کاریاجراء کوشانیان به ملاحظه رسیده است ولی با وجود آن گفتگو های در زمینه بین دانشمندان به ویژه ، سرجان مارشال(SIR .J.MARSHAL) و لودرز(LODERS) وجود داشته است .

با وجود این همه سخن ها میتوان گفت که مجسمه مذکور اثریست که در متهورا ساخته شده زیرا مواد خام آن سنگ تیکری بوده و وجود موتیف ترنیون ((ایزد مجرو فرزند پوزیدون بالای کمر بند

آن و موجودیت اشکال گلاتیون درونی همانندی آنرا با دیگر مجسمه های متهورا نشان داده و وجود آن را به حیث اثر هنری شیوه ماتهورا تثبیت می نماید .

سمبول های مذهبی بودیزم در حوزه ماتهورا و انکشاف آن در حوزه هنری گندهارا عبارت اند از:

۱- تجسمات شیر در قسمت تخت بودا

۲- رواق های کوچک بالای سر بودای بزرگ، که در آن مجسمه های دیگر با تزئینات متنوع تجسم یافته است .

۳- تزئینات گل اکانت .

۴- مجسمه های خورد ، اوسط و بزرگ

۵- معابد یا سنگارامه ها

۶- چیتیا ها

۷- دیر ها

ادامه دارد...

مأخذ:

* مجسمه کنشکا بزرگ در ماتهورا : لباس صد در صد کوشانی بوده و تنها با لباس پارتهای مقایسه شده میتواند . (نظر دوکتور زمریالی طرزی)

1- PURI, (B.N)- Indian under the kushanas,
1965, Bombay, p 194.

۲- تاریخ خط و نوشته های کهن ، پوهاند عبدالحی حبیبی،
سال ۱۳۵۰ ، صفحه ۳۱-۵۰.

۳- مجله آریانا ، شماره ۶ سال ۱۳۴۷ هـ . ش ، نظر محمد
عزیزی، ص ۶۵-۶۷ .

۴ - تاریخ امپراتوری کوشانیان، جلد اول ، نظر محمد عزیزی ،
انتشارات بیهقی ، سال ۱۳۵۵ خورشیدی، ص ۷۷.

* برای مثال میتوان مجسمه بزرگ مهاراجا کنشکا را از نظر
تناسب با یک مجسمه لکشمی (Lakshmie) هندی محلی ماتهورا
مقایسه و نتیجه گیری کرد، نظر محمد عزیزی.

۵ - همان اثر، ص ۷۸.

۶ - بنجامین راولند ، تاریخ هنر و معماری هند ، ص ۱۴۹ .

۷ - جان م . روزنفیلد . هنر دوره کوشانی مترجم : سرور
همایون ، وزارت اطلاعات و کلتور ، مرکز بین المللی مطالعات
کوشانی ، کابل سال ۱۳۵۸ خورشیدی ، ص ۲۲۶-۲۳۳ .

 محقق: علی حشمت سنا

روابط خارجی و تجاری ویما کدفیسس کوشانی

قسمت دوم

- روابط کوشانیان با چین :

همسایه دیگر کوشانیان که با ایشان مناسبات داشت و در دوران حکمروایی ویما کدفیسس رابطه ای تیره ای نیز پیدا کردند؛ همانا کشور پهناور چین به قدرتمایی امپراتوری (هان) بود، روابط کوشانیان در حکومتداری ویما کدفیسس با چین نسبت به مناطق دیگر تنش آلود بود و جز جنگ و بی اعتمادی و سیاست مبهم چیزی دیگری دیده نمیشد، اما تجارت بین این دو کشور توسط تاجران آریانا و چین در پهلوی جنگ های طولانی وجود داشت، که فضای سیاسی نتوانسته بود بر رفت و آمد تاجران تاثیری بگذارد.

دوره کوشان های کبیر (۵۰-۲۳۳م) عصر طلایی آسیای مرکزی در دوره باستان بود. کوشانیان به تدریج قلمرو حکومت خود را وسعت بخشیدند و در نقاط دور دست هند دست به لشکر کشی زدند. قلمرو حکومت آن ها دربرگیرنده تمامی جاده های بازرگانی بود که کالا های چینی مانند ابریشم و سایر منسوجات، ادویه، احجار کریمه و ظروف فلزی، از طریق آن ها به حوضه تاریخ آورده می شد، تا به قلمرو پارت، مصر و روم صادر شود. به این ترتیب کوشان ها می توانستند تمامی بازرگانی شرقی، غربی را که از آسیای مرکزی عبور می کرد تحت کنترل داشته باشند. (۹)

روابط ویما کدفیسس با امپراتوری هان در چین چندان خوشایند نبود و دستاوردی مهمی جز شکست و ذلت به همراه نداشت، او که میخواست بخاطر گسترش قلمرو و روابط با منطقه و جهان مناسباتی خوبی با چین داشته باشد دست به اقداماتی زد که باعث رنجش امپراتور و ژنرال معروف چینی شد.

در سال نهم سلطنتش محاربه اوبا چین شروع میشود. در زمان امپراتوری ویما کدفیسس چینی ها به فتوحات خود به همکاری سردار بزرگش اقدام کردند، ژنرال (پان چاو) چینی از سلسله دوم هان بود که در حکومت ویما کدفیسس با قشون زیاد متوجه اراضی غربی شده در داخل سنکیانگ، ختن را در ۷۳ مسیحی اشغال کرد. سپس کاشفر را متصرف شد و متعاقباً کوچ و قره شهر را در ۹۲ م اشغال کرد و راه شمالی را که بعد تر بنام ابریشم شهرت پیدا میکند به روی عسکر و تجارت چین باز کرد و از طریق فرغانه تا سواحل بحیره خزر و حتی دور تر پیشرفت و به اقطار امپراتوری روم تماس حاصل نمود.

ویما کدفیسس پادشاه رشید و با عزم کوشانی با سحبه ئی که داشت با خورده بینی نظریه و سیاست پیشروی چینی ها را به طرف غرب تعقیب میکرد. مشارالیه که کمر توسعه خاک امپراتوری خود را بسته و یک سلسله پیکار را در ماورای شرق اندوس شروع کرده بود و به کامیابی پیش میرفت هیچگاه حاضر نبود که از کدام گوشهء دیگر از شمال شرق متجاوزی بر او و خاک قلمرو سلطنت او حمله کند. مشارالیه نه خود را از شاه چین کوچک تر و محقر تر، بلکه هم پایهء او میدانست چنانچه در سال ۹۰ میلادی شهزاده خانم چین را به عروسی درخواست کرد و به این ترتیب جرئت نموده برابری مقام و منزلت خود را با شاه چین وانمود کرد و برای اعلام و انجام این مطلب رسماً ایلچی به دربار چین فرستاد که رد شد و در جنگی

که در گرفت شکست خورده خراج گذار موقتی دربار چین شد. (۱۰)

ویما کدفیسس خواهی خواهی با دولت هان درگیر میشد، چون امپراتور چین آریانا را منحیث یک قدرت نشناخته و از اینکه این امپراتوری جوان مانع تجارت چین با کشورهای دیگر بخاطر کنترول جاده ابریشم نشود میخواست آنرا مطیع خود سازد.

کدزیسس دوم خواست سررشته راه ابریشم را بواسطه تسخیر کاشفرستان نیز بدست آرد، اما دولت چین که بواسطه جنگهای متعددی راه ابریشم را در سال ۹۲م باز کرده بود، نگذاشت که چنین چیزی عملی شود. سپاه کوشانی درکاشغر از قشون چین شکست خورد. و پادشاه کوشانی با آنهمه اقتداریکه داشت، تادیه خراج و باج سالانه را بدولت چین پذیرفت. (۱۱)

امپراتوری هان به هیچ وجه نمیخواست یک کشور قدرتمند در مسیر راه ابریشم قرار گرفته و مانع تجارت و فعالیت های بازرگانی آن کشور با مدنیت های دیگر شود، به همین دلیل اگر شاه کوشانی اقدام به جنگ نمیکرد چینی ها پیش دستی میکردند، اما اشتباه ویما کدفیسس این بود که راه صعب العبور را برای مبارزه انتخاب کرده بود، این شکست شاه کوشانی را از پا ننداخته بل بطرف دیگر برای مسله تجارتی آغاز کرد.

جنرال معروف چینی یکی از دلایل بر خورد های تنش آلود بین چین و کوشانیان در آندره شد، تهاجم موفقانه جنرال پان چاو در آسیای مرکزی و موفقیت های ویما کدفیسس در هند شمالی بر اشتیاق و خواسته های آنها افزود و احتمال تصادم بین کوشانیها و چینیایی ها غالباً قویتر میشد، جنرال پان چاو لشکر خود را از یک جا بجای

دیگر فاتحانه رهبری میکرد و کشور خود را تا سواحل کسپین پیش برد.

فرمانروای کوشانی یک لشکر بزرگی را مرکب از هفتاد هزار سوار تحت رهبری سردار معروفش (سی) نایب السلطنه خود به ماوراء کوه های چونگ لنگ یا پامیر برای حمله بر خاک چین فرستاده لشکر کوشانی در اثنای عبور از کوه های صعب العبور متحمل خسارات زیاد جانی و مالی شده و از هم متلاشی گردید و میدان نبرد را به نفع جنرال پان چاو باخت و سرانجام فرمانروای کوشانی ویماکادفیسس مجبور به پرداخت باج و خراج گردید.

این اهانت در حق فرمانروی کوشانی از طرف امپراتوری بزرگ که بعد از ویماکادفیسس به قدرت رسید یعنی کنشکای کبیر به شدید ترین وجه جبران گردید. (۱۳)

خراج گذاری شاه کوشانی برای امپراتوری هان ضربه ای بود به حیثیت خاندان کوشانی؛ اما ویماکدفیسس این شکست را پایان کار ندانسته با امپراتوری روم مانند یک کشور قوی به تجارت و فعالیت های تجاری سیاسی پرداخت و از این طریق خواست از یکطرف شکست خود را در قبال چینی ها بپوشاند و از جانبی حریف قدرتمند ایرانی خود را از پا در آورد.

اگرچی از نگاه نظامی کوشانیان از امپراتوری چین شکست خوردند، اما تجارت بین اتباع این دو کشور وجود داشت و مال التجاره که از روم میامد به چین از طریق آریانا میرفت و مال تجارتي که تاجران چینی میاوردند بدون کدام محدودیتی به تبادل آن آغاز میکردند که این خود بیانگر قدرت کوشانیان را در سیاست خارجی شان نشان میدهد.

۲- روابط کوشانیان با امپراتوری روم :

در دوره ویما کدفیسیس در بین امپراتوری های قدرتمند یکی از آنها مدنیت با شکوه رومی ها بود که در ایتالیای امروزی موقعیت داد و کوشانیان با آنها روابط تجاری خوبی داشتند و در بعد سیاسی نیز این دو کشور با همدیگر بخاطر زدن دشمن مشترک (اشکانیان ایران) رابطه ای نزدیک داشتند.

با وجود شکست ویما کدفیسیس درمقابل سردار چینی (امپراتوری هان) در دیگر بخش های سیاست خارجی موفقیت چشمگیری داشت که این نظریه را حسن و انبساط روابط سیاسی وی با امپراتوری روم تائید میکند. این روابط تنها در اثر تمایل و آرزوی ویما کدفیسیس دوم به میان نیامده بود، بلکه مقابله با پارت ها از نقطه نظر نظامی و استفاده از مال التجاره هندی و چینی امپراتوران روم را بیشتر نیازمند به دوستی دولت کوشانی آریانا ساخته بود. پس اگر در شرق در اثر واقعه غیر مترقبه قشون ویما کدفیسیس در مقابله نیروی چین مضمحل شد و تا یکدرجه و یک وقت باج گذار چین ماند، در غرب رابطه او با امپراتوری روم استوار و مستحکم گردید. تراژان امپراتور مقتدر روم در سال ۹۹ م منحیث امپراتور به روم وارد شد چون در این وقت ویما کدفیسیس حصه بزرگ هند را تا سواحل گنگا فتح کرده بود و یک حصه بزرگ هند جزء امپراتوری او بشمار میرفت. بلاشبهه در میان نمایندگان که «دیون کاسیوس» آنرا هندی خوانده، نماینده کدفیسیس کوشانی هم وجود داشت. به عقیده (ونسنت سمیت) نماینده کدفیسیس به این جهت به دربار روم اعزام شده بود تا فتوحات شاه آریانا را به تراژان اعلام توانایی وی را به امپراتور روم به معرفی بگیرد.

رومی ها که با اشغال سواحل آسیای مدیترانه، شام را متصرف شده و منتها الیه غربی راه ابریشم در دست آنها بود به

استقرار روابط تجارتي خود با امپراتوري کوشاني اهميت زياد ميدادند و علايق داد و ستد تجارتي انبساط يافته بود. مال التجاره از تمام حصص امپراتوري کوشاني به پيمانه زياد از راه وادي کابل و باختر و از آنجا از طريق راه ابريشم به طرف بنادر شاه و آسيای صغير ميرفت. سالانه مبلغ گزافي براي خريداري ادوات و سامان لوکس به هند فرستاده ميشد. چون رومي ها پول زياد داشتند و مردمان متمول و غني بودند و به زندگاني مجلل و خوش گذراني معروف بودند، براي خريداري پارچه هاي ابريشمي که از چين به باختر مي آمد و پارچه ها، ادويه و عطريات و سنگ هاي قيمتي که در قسمت هندي امپراتوري کوشان پيدا ميشد، پول زياد خرچ ميکردند و عموماً اشيائي را که ميخریدند قيمتش را به پول طلايي مي پرداختند. چنانچه بهمين مناسبت بود که در عصر کوشاني هاي بزرگ بار اول در زمان کدفيسس مسکوکات طلائي آنها به اندازه زياد در آريانا منتشر شد و ذخاير طلاي سلطنتي زياد گرديد چنانچه سکه شناسان علت ظهور مسکوکات طلائي ويما کدفيسس را و فور طلائي رومي تصور ميکنند.

به هر حال و فور طلا در عصر ويما کدفيسس در آريانا و اقطار امپراتوري کوشاني و تقليد ناگهاني مسکوکات رومي دليل بر انبساط روابط تجارتي کوشاني ها با امپراتوري روم است که قرار گفته اي محققين با مصر و شام بيشتتر ارتباط داشت. (۱۴)

ويما کدفيسس از شاهان مطرح کوشانيان بزرگ قبل از کنشکاي کبير ميباشد، در زمان او تجارت آريانا با جهان آنروز رونق بيشتتر داشت، جايگاه آريانا در مرکز تجارت هاي جهان آنروز همه مديون زحمات و کشور گشايي اين شاه بزرگ ميباشد، سکه هاي طلاي او بيانگر عظمت و خود کفائي اقتصادي اين کشور را نشان ميدهد.

ویما کدفیسیس نخستین فرمانروای کوشانی است که مسکوکات طلائی را بمنظور سهولت در مبادلات تجارتي انتشار داده است. وزن معیاری رومی که ۲۴۱ نخود میشد اتخاذ نموده بود. پلینی مورخ در سال ۱۰۳م نیز از ریختن و سرازیر شدن مسکوکات رومی در هند صحبت میکند. (۱۵)

فتح هند توسط کوشانیان نقطه مثبتی به مدنیت و تثبیت تجارت کوشانیان به حساب میرود، زیرا این کشور پهناور منبع خوبی برای اقتصاد دولت نوپای کوشانی در آنوقت بخصوص بعد از شکست از چین به حساب میرفت.

ویما کدفیسیس نخستین شاه کوشانی بود که حدود کشور را تا دریای گنگا در جنوب وسعت داد. بعد از برخورد با چین، ویما کدفیسیس روابط خویش را با امپراتوری روم حسنه ساخت و به دربار تراژان امپراتور مقتدر روم سفیری فرستاد، و با آن عقد دوستی بست و روابط تجارتي و اقتصادی را با آن امپراتوری محکمتر نمود. از مسکوکات به دست آمده از این دوره به وضاحت هنر سکه سازی روم مشهود است. در مسکوکات القاب مانند شاه بزرگ کوشان شاه، رب النوع دیده می شود.

امپراتوری روم بیشتر از خود کوشانیان خواهان روابط تجاری با آریانا بوند زیرا رومیها از قدرت کوشانیان در منطقه و تسلط آن کشور در هند و کشیده گی و تنش های امپراتوری کوشانی با اشکانیان مطلع بودند. دولت روم نیز، اهمیت کوشانیان را از لحاظ سیاسی دریافت و در صدد ایجاد رابطه با این دولت بود.

ویما کدفیسیس از نگاه قدرت و صلاحیت نسبت به اجداد خود برتری های داشت و سکه های او همه از طلا بود که عکس شاه در آن وجود داشت، سکه های ویما کدفیسیس دارای تصاویر کامل و

نیرومندی است که از این لحاظ در هر سطح قابل ذکر، گویا ترین بیان هنر کوشانی شمرده میشود. و از نظر سکه شناسی یک مرحله انتقالی بین وی و پدرش کجولا کدفیزس را نشان میدهد.

در زمان ویما کدفیسس یک نو آوری مهم اتفاق افتاده و آن رواج متواتر سکه های طلایی، در حوزه فرمانروایی او بود، چون در این دوره تجارت رونق بیشتری یافت و روابط شاه کوشانی با امپراتوری روم هم روز به روز بهتر شده میرفت و از جانی آریانا در نقطه ای جغرافیایی واقع شده بود که مرکز سقل مدنیت های جهان باستان بشمار میرفت به همین دلیل سکه های زیادی در خاک آریانا سر ازیر شده میرفت.

بسیاری از دینارهای رومی یافته شده در جنوب هندوستان، که تاریخ دوره کلاودیوس را دارند، به وسیله یک خط روی چهره امپراتور، صورت او را خراب کرده اند و عقیده دارند که این کار به هدایت کوشانیان صورت گرفته، که سکه های شان در جنوب با سکه های رومی رقابت داشته و کوشانیان نمی خواستند سکه های سبک تر رومی با سکه های خود شان به قیمت ظاهری، رواج داشته باشد. بسیار بعید است که دولت کوشانی، نفوذی در جنوب کوه های وندهیا داشته بوده باشد، فراموش نشود که سکه های کوشانی در جنوب زیاد نیست. (۱۶)

باید یکی از دلایلی که کوشانیان خواهان داشتن روابط تجاری با روم بودند در شکست شان از چین و رقابت شان با اشکانیان ایران دانست به همین دلیل کوشانیان روابط خود را با امپراتوری روم قایم داشت، و در سال ۹۹م نمایندگان خود را به دربار تراژان امپراتور روم فرستاده بود و روابط تجارتی و فرهنگی با آن کشور داشت، که تقلید هنر سکه سازی روم در مسکوکات عصر او

نمایان است. و بر آن القاب شاه بزرگ کوشانشاه، دیوه پوتره یعنی (خداوند زاده) دیده می شود، که معنی لقب (فغفور) را میدهد.

روابط تجارتی آریانا با امپراتوری روم خیلی زیاد بود و از تمام قسمت امپراتوری کوشان مال التجاره زیادی بروم فرستاده میشد. پارچه های ابریشمی که از چین به باختر میامد بروم فرستاده میشد. آریانیها در بدل امتعه آریانا و مقبوضات هندی خود پول طلا میگرفتند. از آنجاست که مسکوکات طلائی در عصر کدفیس ثانی خیلی زیاد شده و مسکوکات رومی نیز در آن عصر به افغانستان مروج بود. (۱۷)

خلاصه، کوشانی ها در امپراتوری کدفیس دوم از نگاه سیاسی و تجاری نسبت به اسلاف خود درخشش خاصی داشت و او با تلاش های متعدد خود در جریان سلطنت طولانی اش توانست به امپراتوری کوشانی هویت جدا گانه و فعالی بدهد و آریانا را همطراز مدنیت های قوی آن عصر یک قدرت مطرح بسازد. وی در سال ۱۱۰ میلادی به مرگ طبیعی مرد و هنگام مرگ یک امپراتوری قدرتمندی را برای نسل های بعدی به جا گذاشت.

چنین معلوم میشود که مرگ ویما کدفیس یک ابلاغیه بود برای کشاتریا ها در شمال و جنوب غربی و قسمت های مرکزی هند که استقلال خود را اعلان کنند در جنوب غرب همین کار شاید قبلاً انجام یافته بود و در شمال زیونیس یا جیهونیکا منتظر مرگ ویما کدفیس نشسته بود. بر روی مسکوکات او لقب راجا دیده میشود و این گواه بر اینست که وی خود را مستقل پنداشته بود. (۱۸)

با مرگ ویما کدفیس، مستعمرات کوشانی مانند دوران پدرش برضد شاه بعدی قیام کردند و تا بقدرت رسیدن کنشکای کوشانی

این منازعه ادامه پیدا کرد که کنشکا کبیر با قدرت فراگیری که داشت نه تنها هند بل جا های بیشتری را مستخر ساخت.

نتیجه گیری :

ویما کدفیسس در جریان حکومت طولانی خود توانست به آریانای کهن هویت سیاسی و اقتصادی قوی بدهد، وی از موقعیت حساس و جیو پولیتیک و استراتژیک وایکونومیک این کشور به خوبی استفاده کرده و زمینه ثبات و تقویه این سرزمین را در بین قدرت های بزرگی که یک لحظه غفلت باعث نابودی میشد بوجود آورد.

ویما کدفیسس با مهارت که داشت از کشیدگی طولانی مدت اشکانیان و رومیان به نفع خود استفاده کرده و دوستی تجاری امپراتوری روم را که از نگاه اقتصادی از قدرت های بزرگ بود به خود جلب کند، او از کسانی بود که از شکست مایوس نمیشد، باوجود شکست در برابر امپراتوری هان توانست مانند یک قدرت بزرگ در معامله با روم قرار گیرد و از سوی با مهارت های نظامی که داشت اشکانیان ایران را شکست داد.

ویما کدفیسس با فتح هند تثبیت کرد که از هوشیاری بیشتری برخوردار است و قادر شد تا درپهلوی امپراتوری بزرگ چین راه ابریشم را در دست بگیرد و بتواند افغانستان را چهار راه مدنیت های جهان بسازد و از این موقعیت به نفع امپراتوری کوشانی استفاده کند، باید اقرار کرد که سیاست های مدبرانه وی ، جهانگشایی ها و تقویه بنیه اقتصادی آریانا باعث شد تا سلسله کوشانی مدتها به این قلمرو حکومت کرده و از قدرت های مطرح در جهان آنروز باشد.

بعد از خودش این کنشکای کوشانی بود که عظمت امپراتوری کوشانی را آنقدر بزرگ ساخت که قدرت های بزرگ از آن به دیده قدرت بزرگ و مطرح حساب میکردند. خلاصه ویما کدفیسس در سیاست خارجی و تجاری شخص توانا و مدیر مدبر بود.

فهرست مأخذ:

http://danesh.roshd.ir/mavara/mavara-1-view_forum_threads2.php?comment=124224&SSO_ReturnPage=Check&Rand=0#ref124224

۲- داکتر فرهنگ خادمی ندوشن، استاد یار گروه باستان شناسی دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشنامه علوم انسانی (تاریخ کوشانیان با استفاده از منابع باستانشناسی)، تهران، دانشگاه مدرس صفحات ۱۲۸-۱۳۴-۱۳۵

۳- پوری، ب، ن، هند تحت تسلط کوشانیان، (بمناسبت سمینار بین المللی مطالعات کوشانی) مترجم: پوهنوال ضمیر صافی، انتشارات، مطبعه دولتی، کابل، عقرب ۱۳۵۷ش

۴- داکتر فرهنگ، خادمی ندوشن، استاد یار گروه باستان شناسی دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشنامه علوم انسانی (تاریخ کوشانیان با استفاده از منابع باستانشناسی)، تهران، دانشگاه مدرس صفحات ۱۲۸-۱۳۴-۱۳۵

۵- فرزین فر، لاله، کوشانیان؛ امپراتور فراموش شده، فصلنامه تاریخ پژوهی، سال هفتم بهار و تابستان ۱۳۸۴ خورشیدی، شماره ۲۲ و ۲۳

-
- ۶- فرزین، لاله فر، مناسبات ایران و آسیای مرکزی در عصر امپراتوری اشکانی، فصلنامه آموزش تاریخ، دوره ای هشتم، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۶
- ۷- تور وایانا، نجیب الله، تاریخ مختصر افغانستان (آریانا یا افغانستان) انتشارات الازهر، چاپ دوم، پشاور ۱۳۷۹ ش
- ۸- فرزین فر، لاله ، بررسی منابع پژوهش های تاریخ کوشانیان، پایگاه تاریخی میر هادی،
- ۹- فرزین فر، لاله ، بررسی منابع پژوهش های تاریخ کوشانیان، پایگاه تاریخی میر هادی،
- ۱۰- کهزاد، احمد علی، تاریخ افغانستان (جلد اول، دوم و سوم مکمل) انتشارات میوند، کابل ، سال چاپ ۱۳۸۷ ش
- ۱۱- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ (جلد اول و دوم مکمل)، انتشارات میوند، کابل، ۱۳۸۷ ش
- ۱۲- پوری؛ ب، ن، هند تحت تسلط کوشانیان، (بمناسبت سمینار بین المللی مطالعات کوشانی) مترجم: پوهنوال ضمیر صافی، انتشارات، مطبعه دولتی، کابل، عقرب ۱۳۵۷ ش
- ۱۳- کهزاد، احمد علی، تاریخ افغانستان (جلد اول، دوم و سوم مکمل) انتشارات میوند، کابل، سال چاپ ۱۳۸۷ ش
- ۱۴- پوری؛ ب، ن، هند تحت تسلط کوشانیان، (بمناسبت سمینار بین المللی مطالعات کوشانی) مترجم: پوهنوال ضمیر صافی، انتشارات، مطبعه دولتی، کابل، عقرب ۱۳۵۷ ش

-
- ۱۵- روزنفیلد،جان- م،هنر دور کوشانی،ترجمه: پوهنوال سرورهمایون،انتشارات کوشانی،مطبعه دولتی، کابل،ثور ۱۳۵۸ش
- ۱۶- توروایانا،نجیب الله،تاریخ مختصر افغانستان (آریانا یا افغانستان)انتشارات الازهر،چاپ دوم،پشاور ۱۳۷۹ش
- ۱۷- پوری؛ب،ن، هند تحت تسلط کوشانیان،(بمناسبت سمینار بین المللی مطالعات کوشانی) مترجم: پوهنوال ضمیر صافی، انتشارات، مطبعه دولتی،کابل، عقرب ۱۳۵۷ش

نویسنده: سیدحسین برهانی

ناگای دیروز و شاه مار امروز

افغانستان کشوریست باستانی، که موقعیت جغرافیایی و منابع سرشار طبیعی آن در ادوار گوناگون تاریخی سبب جلب توجه سلاطین و امپراتورانی شده است، که در جهان گشایی شهره تاریخ اند. از جانب دیگر شکل گیری تمدن‌های عظیم و باشکوه در این خطه باستانی در درازنای تاریخ سبب جلب توجه مورخان و جهان گردان بوده است. شی فاهیان (۳۹۹م) (۱)، سونگ یینگ (۵۲۰م) (۲) و هیوان-تسنگ (۶۲۹م) (۳) از جمله مورخین و زایرینی اند، که ما میتوانیم معلومات دقیق و دست اول را در باره تاریخ قدیم افغانستان و کشورهای منطقه از آثار آنها بدست بیاوریم.

ولایت باستانی لوگر یکی از دامنه های مدنیت خیز است، که در جنوب ولایت کابل موقعیت داشته و از ابتدا الی ۱۳۴۳ هـ ش یک بخش اداری ولایت کابل به حساب میرفت. (۴) بیشتر کوه و دره این ولایت در ادوار گوناگون تاریخی مسکن مردم آریایی بوده است. این موضع "از طرف شمال به ولایت کابل، از غرب به ولایت وردک، از جانب شرق به ولایت ننگرهار و پکتیا و از سمت جنوب به ولایت پکتیا و غزنی محدود است". (۵) مس عینک یکی از ساحات باستانی ولایت لوگر میباشد، که در ولسوالی محمدآغه در ۴۰ کیلومتری جنوب شرق کابل قرار دارد.

در اثر کاوش های انجام شده در یادگاری باستانی مس عینک، که باور ما همان (ناکی لوهو Na-kie-lo- ho) (۶) یاد شده در یادداشت های زاپیرین چینی است شمار زیادی محلات زیست، معابد، دیرها، کوشک‌ها، کارگاه‌ها و دیگر ساختمان‌های مذهبی و رهاشی کشف گردیده اند. یکی از محلات کاوش شده در این یادگاری باستانی شاهمار تپه بوده، که در آن یکی از معابد بودایی اعمار شده است. (۷) حفریات این ساحه در سالهای گذشته توسط باستان شناسان ریاست باستان شناسی وزارت اطلاعات و فرهنگ جمهوری اسلامی افغانستان صورت گرفته است. از بدو کاوش تا حال در مورد این یاد گاری باستانی، محلات مربوط به آن و آثار بدست آمده از نقاط یاد شده شمار زیاد مقاله‌های علمی توسط پژوهشگران داخلی و خارجی به طبع و نشر رسیده، اما تاجایی که ما آگاهی داریم در مورد نام و وجه تسمیه شاهمارتپه، که در سال ۱۳۹۰ هـ ش توسط باستانشناسان افغان کشف گردیده بود، (۸) ابراز نظری صورت نگرفته است. بناً ما طی یک پژوهش کوتاهی نام معبد یاد شده را به بررسی و تحقیق گرفتیم، امید است نتایج این پژوهش کوتاه، که با امکانات ناچیز ساحوی صورت گرفته است، مورد توجه شما شایقین قرار گیرد و برایتان قناعت بخش باشد.

شاه مار تپه عبارت از تپه نسبتاً بلندی است، که بطرف جنوب شرق یادگاری باستانی مس عینک- شرق کوه عینک و ساحه ۰۴۵ قرار داشته بطرف شمال آن شاه تپه و ساحه ۰۵۸ واقع اند. بگونه که از نام آن پیدا است بلندتر از سطح زمین و آب جاری قرار دارد. در اثر کاوش های انجام شده در این تپه یک معبد بودایی؛ با شمار زیاد مجسمه‌ها، نقاشی‌های دیواری و چندین ستوپه کشف گردیده است، که تحقیق و پژوهش جداگانه را طلبگار است. از

اینکه جستار مورد بحث ما وجه تسمیه‌ی شاه مار تپه است، بناً به اصل مطلب پرداخته آنرا به بررسی میگیریم.

طوریکه از نام آن پیداست، ترکیبی از شاه و مار بوده و از آنجای که بلندتر از سطح زمین قرار دارد، پسوند تپه نیز به آن افزون شده است. در این مورد، طبق یکی از روش‌های تحقیق معمول در علوم اجتماعی ما متوصل به پرسش از مردم محل شده خواستیم باور مردم محل را در مورد وجه تسمیه این محل بدانیم. یکی از موی سفیدان، که حاجی هاشم نام دارد و روزگارش را در این منطقه گذرانده است در این مورد چنین میگوید: "من از پدرکلانم شنیدم، که میگفت: ما در اینجا در وقت بهار به کشت و کار میپرداختیم، که در یکی از روزها ناگهان در کنار دره سنگها و ریگ‌ها ریختن گرفت، بطرف ریزش گاه سنگ و ریگ چشمانم خورد و دیدم، که یک مار بسیار کلان در دامنه تپه روان است"، او از مار یاد شده بنام شاممار یاد کرده و میگوید: "از اینکه شاممارها در اینجا موجود بوده به نام شاممار نامی شده است". (۹)

قابل یاد آوری است، که در بیشتر اساطیر کهن مار به عنوان موجودی نمادین جایگاه ویژه ای دارد. مارها به واسطه شکل و گونه ارتباطشان با طبیعت و محیط زیست همواره در بافت باورمندی اقوام کهن نقش آفرین بوده اند. نوع حرکت موج و متناوبشان، پوست منقوش و رنگارنگشان و نیش‌های زهرآگینشان از يك سو، حس زیبایی و از سوی دیگر حس خطر را در انسان بر انگیخته است. از این رو مارها با صفات متضاد سعد و نحس در اساطیر گوناگون توصیف شده اند. از طرفی مارها در ساحت اساطیری حیات از نیروهای مهم طبیعت به شمار می روند و نقش مهمی را در تبادل و امتداد حیات ایفا می کنند. یکی از مهم ترین آیین هایی که برای مار تشخیص ویژه ای قائل است؛ آیین هندویی

است. در هندوستان شمایل بسیاری از مار دیده می شود که این شمایل رمز آلود برای توریست و بیننده آن سوال برانگیز است.

از سوی دیگر مار یکی از پدیده‌های سمی و خطرناکی است، که از جمله توتم های مورد پرستش مردم هندوستان به شمار رفته و از ارزش فراوانی در نزد آنها برخوردار است. در خاور دور مانند چین، در گذشته معابد و پرستش‌گاه‌های زیادی برای مار دیده شده است که امروز نشانه‌ها و بقایای آنها پا برجاست. پرستش کنندگان مار به این باور اند که این حیوان توتم این قوم است و برای همین هم آنها پرستش میکنند. گاهی در کوچه های هند برخی از معرکه گیران در حالی که بانی مار را به رقص در می آورند، برخی از عابرین در برابر آن حیوان، کرنش و تعظیم کرده و به احترام بر می خیزند، این افراد همان گروه مار پرستان اند. (۱۰)

باید یاد آور شد، که در سرچشمه‌های بودایی از پدیده حیرت آوری بنام ناگاگوپالا (Naga- Gopala) یاد شده است، که شادروان کهزاد آنها به مفهوم شاه ماران آبی یاد کرده و به معنی مار کبرا نیز آمده است. (۱۱) در مورد زمان تولد بودا چنین روایت موجود است، که: «وقتی زمان وضع حمل فرا رسید مایا(مادر بودا) بباغ لومبی نی(Lumbini) واقع در خارج دیواره دور شهر رفت و همانطور که بر پا ایستاده بود بودا از پهلوئی راستش متولد شد. خدایان ایندرا و براهما کودک نوزاد را در همان حال میان بازوهای خود جای دادند و دو «مارخدای» مورد پرستش بومیان هندی جوی آب گرم و آب سرد برای شستشوی بدن وی روان ساختند». (۱۲) همین گونه امیر حسین ذکرگو نیز درباره ماجرای بودا و پادشاه مارها چنین آورده است: «در روایت ها آمده، گوتاما بودا پیشوای آیین بودایی سالهای زیادی را در پی کشف حقیقت

نیل به روشنگری گذراند. در آخرین روزهای سیر و سلوک به مدت چهار هفته زیر درختی به حالت مراقبه نشست ساحتی که می رفت اسرار مکنون جهان را بر وی آشکار کند. نیروهای منفی بسیج شدند تا مراقبه بودا را درهم شکنند. آسمان تیره شد و ابرهای سیاه و حجیم باران سیل آسایی را فرود آوردند. در این هنگام بود که پادشاه مارها «ناگا موکالیندا» به حفاظت از بودا شتافت. این مار عظیم الجثه از اعماق زمین به سطح آمد و بر دور بودا چنبره زد و سرهای خود را چون چتر بر سر او گستراند. بدین ترتیب ایام مراقبه بودا بدون خلل سپری شد و سرانجام به مرتبه روشنگری و اشراق رسید و از آنجا بود که به لقب بودا ملقب گشت. در شمایل نگاری بودایی آثار بیشماری به تصویر این واقعه مهم اختصاص یافته است».

بگونه که در این روایت آمده مار به عنوان موجودی نگهبان از بودا در برابر نیروهای شر معرفی شده است. این امر نشان اهمیت مار را در آیین هندویی نشان می‌دهد. در این آیین مارهای اساطیری را ناگا می نامند و عموماً شاه مارها ناگا خوانده می شوند و ماریانوان به ناگینی شهرت دارند. اساطیر هند مملو از افسانه های مربوط به ناگا هاست. این موجودات بر آب های زمین، دریاچه ها، برکه ها، رودخانه ها و اقیانوس ها نظارت دارند و این پدیده های طبیعی را در مسیر مقدرشان هدایت می کنند. (۱۳) بدون شک تقدس مار در دین بودایی مبنی بر استوره های یاد شده بوده و در قلمرو آیین یاد شده تعمیم شده است.

یکی از سرچشمه‌های معتبری، که معلومات دست اول را در باره کشورهای منطقه و باورمندی مردمان مسکون در گوشه و کنار این سرزمین‌ها ارائه میکند سفرنامه زایر نامی چین هیوان-تسنگ است. او در کتاب خویش در مربوطات شهر «ناکی- لوهو»، که

به باور ما همین یادگاری باستانی مس عینک است چنین آورده است: «بطرف شرق یک مغاره بزرگی موجود است، که در اعماق ژرف آن منزل ناگا گوپالا (Naga Gopala) قرار دارد. دروازه ورودی آن برجسته و باریک بوده و مغاره تاریک است. نشیبی صخره سبب شده است، که آب راه‌های گوناگونی را برای داخل شدن به مغاره پیدا کند. برای مدت زیاد در آنجا سایه بودا بگونه واقعی همراهی تمام ویژگی‌ها و علایم منحصر به او دیده می‌شد. اما در روزهای بعد مردم نمیتوانستند آنرا خوب مشاهده کنند. اگر می‌دیدند هم بسیار بگونه ضعیف و مرموز آشکار می‌شد. اما کسانی، که به باورمندی و حرارت عبادت نموده دعا می‌کردند، میتوانستند از این رمز واقف شده و مانند قبل بگونه آشکار آنرا مشاهده کنند، اما این برای مدت طولانی نبود». (۱۴)

جا دارد یاد آور شویم، که در این یادگاری باستانی مغاره‌های زیادی موجود است، که در اثر کوشش‌های خستگی‌ناپذیر باستان شناسان داخلی و خارجی کشف گردیده اند. مغاره‌های کشف شده در این یادگاری باستانی به دو گونه اند. اولاً مغاره‌های اند، که توسط افراد مسکون در این منطقه در تنه صخره و کوه کنده شده و بحیث ساختمان‌های مسکونی استفاده می‌شدند. این گونه مغاره‌ها بیشتر از ساحه ۰۳۸ که حفریات آنرا همراه با فرخ صفایف باستان شناس تاجیک در سال ۱۳۹۲ هـ ش تقریباً به اتمام رساندیم کشف گردیدند. نوع دوم مغاره‌ها کانه‌ها و حفره‌های عمیق و تاریکی اند، که در قسمت‌های گوناگون کوه عینک و بیشترشان در جنوب کوه یاد شده واقع بوده و به سبب کندنکاری معدن توسط معدنکاران در زمان آبادی شهر پدید آمده اند. از جمله یکی از مغاره‌ها کانی است، که بطرف شرق ساحه ۰۴۵ در قسمت جنوب ساحه باستانی مس اینک قرار دارد. این مغاره در نشیبی تپه جایگیر و راه ورودی آن باریک و دراز بوده و داخل آن بسیار

تاریک است. به سبب نبود امکانات لازم به داخل آن وارد شدن غیر ممکن به نظر می‌رسد. باید یاد آور شد، که در بیشتر مغاره‌های (کانها) موجود در جنوب کوه عینک کار استخراج به اندازه کافی به انجام رسیده و حتی این فرایند تا جایی ادامه پیدا کرده، که دیگر کار استخراج ممکن نبوده است. با احتمال زیاد پس از اتمام پروسه استخراج بیشتر کانها متروک شده و از نظر مردم بدور مانده و داستانهای گوناگون اساطیری دینی و بومی به آنها پیوند و برجسب خورده باشد، که شاید داستان ناگا گوپالا (Naga Gopala) و داستان موجودیت سایه بودا در داخل مغاره نیز از جمله برجسب‌های باشند، که توسط مردم بومی در هنگام دیدار زایر نامی چین (هیوان-تسنگ) بر این محل زده شده بود. بگونه‌ی یاد آورشدیم او بجانب شرق از مغاره‌ی، که در اعماق آن گویا خانه‌ی ناگاکوپالا (Naga Gopala) موجود بوده و همچنان از موجودیت تصویر بودا در آنجا خبر داده و چگونگی وضعیت مغاره را بیان کرده است، که تا جایی با مغاره‌ی موجود در قسمت شرقی ساحه ۰۴۵ شبیه است، که شاید زایر مذکور همین موضع را یاد کرده باشد. از جانب دیگر موجودیت معبدی به نام شاه مار در روبروی مغاره‌ی یاد شده نیز این را می‌رساند که با احتمال زیاد پیوندی میان مغاره و معبد شاه مار وجود داشته و حتی ممکن این معبد به پاس خدماتی که دو خدای مار به بودا در هنگام تولدش انجام داده بودند توسط پیروان بودا به نام آنها اعمار و بخشیده شده باشد.

مینی بر مبحث فوق چنین نتیجه گرفته میشود، که مسایلی قابل دقت و تعمق، اولاً موجودیت معبد بودایی به نام شاه ماران، دوماً قرار داشتن یک مغاره بطرف جنوب غرب آن در قسمت شرقی کوه عینک و ساحه (۰۴۵) و از جانب دیگر جنبه تقدسی داشتن مار در آیین بودایی بوده، از جانب دیگر از اسناد و مدارک ارایه

شده نیز معلوم گردید، که نام معبد شامار، که در قدیم (ناگاگوپالا-
(Naga Gopala) بوده به همان مفهوم قدیمی آن باقی مانده و
مغاره‌های یاد شده در یادداشت‌های زایر چینی نیز در شهر مس
عینک واقع بوده است.

۷ جنوری ۲۰۱۵م- ۱:۴۸ شب

منابع :

۱. حبیبی، عبدالحی. هزار مقاله. کابل: ۱۳۸۷.
 ۲. پنجشیری، عزیز احمد. افغانستان و راه ابریشم. کابل: انتشارات سعید. ۱۳۸۷.
 ۳. حبیبی، عبدالحی. هزار مقاله. کابل: ۱۳۸۷.
 ۴. امیر حسین زکری گو. مار در هنرهای بودایی و هندویی. تهران: ۱۳۹۱.
 ۵. رالف لیتون. سیرتمدن. ترجمه: پرویز مرزبان. تهران: دانش.
 ۶. عارض، غلام جیلانی. جغرافیای ولایات افغانستان. ۱۳۸۸.
 ۷. فیضی، کتاب خان. کاوش‌های اخیر در افغانستان «تاریخچه حفريات ساحهء باستانی مس عینک» ۲۰۱۳.
 ۸. فیضی، کتاب خان. کوشانیان. «مغاره‌های جدیدالکشف بودایی یکاوانگ بامیان در مقایسه با ولایات همجوار» (۱-۲).
 ۹. کهزاد، احمدعلی. بگرام- کاپیسا. مطبعه میوند: ۱۳۸۵.
 ۱۰. مبلغی آبادانی، عبدالله. تاریخ ادیان و مذاهب جهان. مرکز تحقیقات رایانه ای قایمیه اصفهان. ج-۱. ص ۱۱۸.
 ۱۱. یمین، محمدحسین. افغانستان تاریخی. پشاور: ۱۳۸۲.
 ۱۲. مصاحبه با حاجی هاشم یکی از موی سفیدان مسکون در قریه چناری ساحه باستانی مس عینک، ۱۳۹۳.
 ۱۳. امیر حسین زکری گو. مار در هنرهای بودایی و هندویی. تهران: ۱۳۹۱.
- 14- Hiuen tsiang, Samuel beal. Buddhist .a
London, .records of the western world
1884.

مقاله معاون سرمحقق عبدالحكيم صافى

مترجم : مولوى عبدالرزاق

تطور الحضارة والثقافة فى آريا التاريخيه أهميه مطالعتة من منظار التاريخ

لم تعيش امه مالم تجى ثقافتها وتاريخها

يستطاع ان يقال على اثر البحوث والآثار المنكشفة منه مناطق مختلفه فى هذا الارض هناك حضارات يعيش منه مدة عشرين الف سنة الى ثلاثين الف سنة منه بداء قرن الثالث فى حالة النمو والتطور وقبل عشرة الف سنة ميلادية نشئت فرق من جنس الهنود واريين فى اعلى اطريق بحيرة أمو وتحولوا من هنا تدريجيا الى أموا. وكانو يسكنون آلاف سنة فى هذه الجهة وكان لهم مجالات و هجمات فى بلخ وباختر لاسيما من حيوات اهلية مثل الافراس التى كانت سمة فائقة فى هذا الارض. (١)

المنابع التاريخيه تحكى عنه اساس متعلقين بعنصر الابيض الأريا فى المكتوب فى كتاب اوستا -انهم تفرقو بسبب برودة الجو وقلة الطعام وازدياد النفوس الى سواحل بحيرة أموا الشماليه فى باحتر وبلخ القديم حتى جبال هندوكش ويظهر منه قسم انشودة ويدي - ووستا ذكريات حياتهم التاريخيه فى الارض افغانسمان .

وقيل انهم جعلو بعض الحيوانات - الوحشيه اهليا وعرفو بعض النباتات وانشئا وا صنايع اليدويه وهكذا لفرق من عنصر الارياى وصلوا من طريق جبال سبين غر الشرقيه حتى وادى السند -بنجاب ومنه طريق هرات - وخراسان الى ايران وحتى آسيا و مع ذلك

الهجرة انتقلوا الاسنة- والثقافة - الاديان وقصص الحماسيه الى ارض المشرق المغرب .

يظهر من مطالعة المصادر التاريخيه ان الأريانيين لديم حضارة وثقافة والديانات منذ ١٥٠٠ ق.م منه الهند الى آسيا الصغرى ومنه اكسوس الى شاطى بحر الهند.

وبعد مهاجرة زل عدد منه الاريانيين موطنهم الاصلى بخدى الى جهته هندوكش الجنوبى و توطنوا فى مسيل بحيرة كابل وزلوا الى الجنوب وقد ذكر حول ثقافة ولغة هذى القبائل المطرود بانى نى عالم الصرف النحو وسانسكرى فى قرن رابع قبل الميلاد واطافة على ذلك هرودت معاصر بانى نى.

تحكى البحوث التاريخيه عن مصدرين مهمين بياناً عن قبائل الاوليه الأريانيين وعنه اسلوب حياتهم وثقافتهم وحضارتهم الاوهوانشودة ويدى وكتاب اوستا القديم فكان اول الذكر يستناد بين قبائل المهاجر الشرقى والثانى بين قبائل مهاجر الغربى والذى ينبغى ان يعرف فى هذه المسألة. ان اوستا من ناحية التاريخيه وجغرافيه تدخل وتسرب فى شئوننا التاريخيه والاجتماعية ل، والادبية والمذهبية بين الأريانيين اكثر من متون ويدى .

وبا المقايسة بين متون ويدى واوستا يضىئ قسم التاريخ وجغرافيه والحماسيات بينهم على مبادئ اسابية وصله بلادنا الى بلاد الجوار فى شمال والشرق والغرب (٢)

والمشابهة الشديدة بين لسان ويدا واوستا وفق اعتقاد الادباء علا حد استطاع ان بعد هذين اللسانين لسانا قد يما ويستتبط منه ان اتباع ويدا -اوستا كانهم عاشو معا فى فى بيت او بلد هذالبيت -اوهذا البلد هو قسم من اكسوس القسم الوسع من بحيرة أموا وكان قطعة تراب مواطنى الأريانيين وقع على طرفى-بلخ وبخديم ،سريرام ،بهليكا

وباختران وبخل با ميك ،وبلخ بامى وله مكانة وسيعة فى هذه
الجهة.(٣)

وعلى اعتقاد الباحثين ان افغانستان يعتبر ارضا وسطيا بين ارض
الهند- وايران و آسيا المركزية وحتى الآن - ان الأريائيين القديم
يعيشون فى اطار الجبال والادوية وحفظوا ثقافتهم ولغتهم مثل درى
وبشتو واطافة على عشرين السنة كلهم من مظاهر حضارتهم
وثقافتهم.

وبعد ان طلع الدورة التاريخيه مع ظهور الهخامنشين فى ايران
وناحية الشرقيه ومع ظهور البودافى قاره الهندية واستمرار جيوش
سيروس و داريوش الهخامنشين انتشر فى افغانستان خط الأرامى و
اصول الدواوين وطريقة العمرانيات السامى والايرانى ثم تحول
الثقافة الأريائيين من افغانستان الى هند - وفارس وهجوم الاسكندر
اليونانى الى ارض أريانا ومن هنا الى الهند تحول فنون اليونانى -
وثقافتهم ايضا الى أريانا ومنه هنا انتقل الى الهند.

بعد ان توفى اسكندر و استقر حكومة يونانو - باخترى وحكم على
ارض أريانا ملوك منه اسرة يونانو - باخترى وحكم على ارض
أريانا ملوك منه اسرة يونانو باخترى فكان منه اسرة يونانو باخترى
من ديودت الى ايوتيدم وايوكراتيد يحكم سلالة من هذه الأسره
باضافة أريانا تقدموا نحو ارض الهند حتى سيطروا على بنالى بوترا
مركز امبراتورية الموربيين فى حكومة هذه الاسرة الملوكيه اختلط
ثقافة اليونانيين مع ثقافة الأريائيين فنشأ باحتلاط هذه الثقافة - ثقافة
جديدة منه يونانو باخمرى وقداثر دين البودئيه قبل ذلك فى ارض
باختر حينما تقدم المورثيين الى ارض افغانستان فذلك حينما امتزج
دين البودائيه مع فنون اليونانى نشأ فكرة جديده المصطلح باسم
گريكو بوديك ويستخرج منه كلام احمد على كهزاد :تطور فى
عهد حكومة ايوتيدم

[من مجالات عديدة] نحو الادارة والعمرانيات واحداث البلاد والطرق وانكشاف الزراعة والصناعة والتجارت واستخراج المياه لاسيما احداث البلاد الكثيرة يترجم عن مستوعاليه منه حيات الاجتماعية لان البلاد نواة الحضارة نحو الانبساط. (٤)

هكذا ضرب في هذا العهد السكوك الكثيرة وانكشف صناعة المسكوكات كما يذكر كهزاد .

وكما وجد المسكوكات منه يونانواالباختري هكذا وجد منه سائرالبلاد باراباميزوس؛ اراكوزيا؛ في درابخيانا و مارجيانا وهكذا وجد منه تصرفات دولة يونانيه الباخترية في ارض الهند. (٥)

وكما يقال بعد هجمة الاسكندر-وتاملوك يونانيه الباخترى مع الموريين الى ارض الهند توفرا متراج العناصر ثلاثة هخامنشى - يونانى وأريائى .

يقول علامه حبيبي: اتصال الافكار في عهد هخامنشى يونانى فى افغانستان نشأ الحضارة الجديدة منه ايرانو - يونان والا لتصال بفلسفة البودائيه والافكار اليونانية فى افغانستان نشأ الحضارة الجديدة اليونانية الهندية. (٦)

واليوم نستطع منه خلال البحوث التاريخيه فى نواحي البلاد مشاهدة علامات الحضارة

فمن اجل ذلك يعرف المؤرخين - والعلماء ومنقفيين ارض افغانستان انتشار الحضارات ومفرق ثقافة قارتى آسيا واروبا. (٧)

وبعد ان انتهى الحكومته من يونان الباختر وبعد مأتى قرن وجد حكومة اخترى باسم المورثيين - والساك - ثم الكوشانيين وفروع متعلقة فى هذا الارض اتسع فى هذا العهد امور شتى فى الفنون

والصنعة والثقافة أريايي- يوناني - هندی أسيائي في مناطق عديدة
في ارض باختر منه قسم قندهار - واطار جنوب هندوكش وقد
انكشف الفنون العمرانيات والتماثيل - والمسكوكات وهذا كما يقول
نظر محمد:

عزيزى يحتمل البودائيه مما تأثر منه هلنستيك وقد ظهر في هذا العهد
المابد (الطوامع). (٨)

امير على شى نوايى يا (نظام الملك ثانى)

 Joe Cribb

(part III)

Teil : drei

Das Pantheon der Kushana –Könige

Die Buddha münzen scheinen parallel zu Ausgaben mit anderen Gottern geprägt worden zu sein. Das Pantheon der Kushana –Könige

Während der Regierungszeit Huvishkas bleibt es gängige Praxis, viele verschiedene Götter darzustellen. Anfang sind auf seinen Kupfermünzen

Die Hauptgötter Kanishkas vertreten. aber zur Mitte seiner Regierungszeit werden Ardoxsho, Pharro und Oesho wichtigsten

Motive. Auf einigen seltenen Ausgaben dieser Zeit taucht der griechische Gott Herakles auf, im Baktrischen Erakile genannt, der vermutlich Oesho darstellen sollte. Gegen Ende seiner

Regierungszeit sind Miiro und Mao die Hauptmotive auf den Kupfermünzen. Auf seinen Goldmünzen verwendet er, mit Ausnahme von Mozdoan, dieselben Götter wie Kanishka, führt jedoch verschiedene andere ein: Ashaeixsho (Ashavahishta, der Geist der Wahrheit), Iamsho (Königlicher jama Yama, Gott des Todes), Oanindo, Oaxsho, auch Oxsho geschrieben (Waksh, der flüssig Gott des Oxus), Oron (ein weiterer Flussgott, nicht identifiziert), Ormozdo (Ahuramazda, die Höchste Gottheit des Zoroastrismus), Rishti, auch Rishto geschrieben (Rashnu, Göttin der Verteidigung), Shaoreoro (Shahrevar, Gott der königlichen Macht: und Tiero. Zwei Goldmünzen von Huveshka zeigen Oesho in Verbindung mit einer weiblichen Gottheit, die eine mit Nana in der Rabatak-Inschrift Ommo mit Nana gleichgesetzt.

Drei weitere Hindu-Götter sind auf Huveshkas Münzen dargestellt, Maaseno

.....

(Mahasena) Skando Komaro(skanda Komara und Bizago (Visha ka). Obwohl sie als eigenständige Götter präsentiert werden, stehen ihre Namen später im Hinduismus alle mit dem Kriegsgott Kartikeya in Zusammenhang, ihr Abbild auf den Münzen stellt eindeutig eine Verbindung unter ihnen her, zudem werden sie auf der Rückseite einer Münze gemeinsam dargestellt, und Skando Komaro und Bizago werden in der Rabatak – Inschrift als Pendant der Iranischen Götter Sroshardo und Narasao bezeichnet. Die Indischen Gottheiten auf den Münzen sollten offensichtlich die Iranischen Götter repräsentieren.

Bei einer Gottheit auf den Münzen von Huvishka, Srapo, scheint es sich dem Namen nach um den Griechisch-ägyptischen Sonnengott Serapis zu handeln. Eine Münze zeigt ihn auf einem Thron, mit einem Korb auf dem Kopf und einem Zepter in der Hand, so wie Serapis

.....

oft in der Hellenistischen und Römischen Kunst dargestellt wird. Neueste Forschungen deuten aber darauf hin, dass der Gott Sarapo, obwohl sein Bildnis aus dem hellenistischen Ägypten stammt, eigentlich iranischen Ursprungs sein konnte, ein Aspekt des Mithra als göttlicher Beschützer des Königreichs.¹⁰ Die Götter auf den Münzen von Kanishka und Huvishka lassen sich anhand der Aufschriften leicht identifizieren. Offenbar wurde die Beschriftung der Bildnisse von den römischen Münzen übernommen, die seit der frühen Kushana-Zeit importiert wurden.¹¹ In seltenen Fällen lassen sich Götterdarstellungen der Kushanas als exakte Kopien römischer Münzmotive erkennen, wie z.B. die behelmte Figur des Rishti / Rishto¹² mit Speer und Schild, sowie die geflügelte Göttin Oananda auf Huvishkas Münzen, die auf Darstellungen der Göttinnen Athene und Victoria auf Münzen

.....
des römischen Kaisers Antoninus Pius (138-161
n. chr. basieren.

Anmerkungen

9- Das vollständigste Verzeichnis von Kushana-
Münzen bietet Goble 1948.

10-Bivar 1988,S.11-17.

11-Zum allgemeinen Verhältnis zwischen
Kushana –Münzen und römischen Münzen
siehe Goble 1968,S. 103-113.

12- Grent 1984,S.253-262.

B.N. Puri

CHAPTER VII
ECONOMIC LIFE

India in the early centuries following the Christian era witnessed a great industrial, commercial and maritime activity. The organisation of the professional and trade interests into guilds ensured protection from undue competition and production at considerable pace. In terms of modern concepts, the private sector was well-organised and fairly active, in producing items for exports. This is evident from the account left by Pliny and the anonymous writer of the 'Periplus' who have referred to intense trade between India and the western world. The former also refers to India's favourable balance from exports and he warns his countrymen against the use of items of luxuries for which the Romans had to pay heavily. The list of items of exports and imports by India is fairly exhaustive, and is indicative of the resources of the country and the ability of the people to make full use of them. The Literature of this period and a few inscriptions refer to trade channels in the country and the movement of the caravans of merchants with their goods from northern India to the ports on the western coast, despite the hazardous and difficult terrain in the way with not very smooth lines of communication. The risk involved in such journeys was worth the profit acquired. Northern India was connected with the north-west as well to join the famous inland silk-trade route between China and Rome. Traders coming from Taxila to Varanasi are noticed in literature. The reference to Bakanapati in the record of the time of Huvishka, and in several others are indicative of communication between the different parts of the far flung Kushāna empire for political, administrative and economic considerations.

The importance given to trade and cottage industries—did not shade the land economy in Indian life. In fact, agriculture still forms the back bone of the country's economy. The production in this sector is expected to be sufficient for meeting the domestic needs. Natural calamities and drought at that time could have played havoc in the absence of any external aid, and the literature of this period notices this economic contingency and suggests ways and means to overcome it. The references to weights and measures and several varieties of gold coins—some equivalent to the Roman aurei—point to the necessity of meeting the requirements of the people in a developed economy, and also for enduring a fair and honest deal in ex-

INDIA UNDER THE KUSHĀNAS

ternal trade. The manifold aspects of Indian economic life under the Kushānas may be studied under different heads. Some data from the records of the western Kshatrapas might equally be useful, along with the information from the literature.

Guilds:—Guilds are characterised as organisation of industries or professional interests on a set pattern. Although noticed much earlier in the Jātakas,¹ the list of guilds given in the *Mahāvastu*² is different from that of the traditional number—eighteen given in the Jātakas. A few guilds are also noticed in the inscriptions³ of western India of the Āndhra-Kshatrapa period. An inscription of the Kushāna Period⁴ mentions only two, one of which the *samitākāra* is also included in the *Mahāvastu* list. It is, therefore, presumed that the other ones might have been in existence as well. The list of the guilds given in this Sanskrit-Buddhist work is as follows:—

Goldsmiths (*sauvarṇikas-hairanyakas*), makers or sellers of cloakes (*prāvārika-pālī-pāvārikas*), jewel splendeders (*maṇipras-tāraṅkas*), perfumers (*gandhikas*), oilmillers (*tailikas*), makers of pots for storing ghee (*ghrita kuṇḍikas*), makers of molases (*golikas*), curd makers (*dadhikas*), cotton cloth makers (*kārpāsikas*), makers of candid sugar (*khaṇḍa-kāraṅkas*), sweet meat confectioners (*modaka kāraṅkas*), wheat-flour dealers (*samitā kāraṅkas*), grinders of barley meal (*śaktu-kāraṅkas*), fruit dealers (*phalavanijās*), dealers in roots (*mūla vaṇijās*), flour grinders (*chūrṇa kuṭṭakas*), dealers in perfumed oil (*gandhatailakas*), provision dealers (*aṭṭavanijās*). Besides these eighteen, a few more are noticed—Weavers (*kolikanikāyas*)⁵, potters (*kuḍairikas*)⁷, workers dealing a hydraulic engines (*audayantrikas*)⁸, corn dealers (*dhamnīkas*)⁹, bamboo workers (*vasakāras*)¹⁰, and braziers (*kāṁskāras*)¹¹

Some evidence regarding the organisation of these guilds and their activities is afforded by the records. The head of the guild was called *Śreshṭhin*¹²—but there is no reference to his powers which he was supposed to exercise over the members of the guild. An earlier reference from the *Vinaya Text*¹³ mentions him as an arbitrator in the disputes of individual members. These guilds accepted permanent deposits (*akshayanivī*) and carried out the duties assigned to them in the deed of stipulation. The Mathurā record¹⁴ of the year 23 records two deposits of 550 Purāṅas with two guilds of (*Samitākāra*—and probably *dhamnīka*) with the condition that out of the interest that accrued from month to month (*māsānumāsam*), a hundred Brahmins were to be fed in the alms-house, and some provision was to be left for the indigent and the poor. It is not certain if the guilds charged some remuneration for the services rendered, or it was a free service to encourage pious and religious deeds. The en-

ECONOMIC LIFE

trusting of a substantial amount of money with these guilds, speaks of their economic stability, otherwise a foreigner would not have entered into transaction with a shady concern.

Businessmen & Traders:—Two types of businessmen & traders are noticed—one with a stationery interest in shops, and the other ones which were mobile in their economic pursuits. The former were known as *Vaṇik*, while the latter were *Sārthavāha*¹⁵ as they moved in caravans, while the more enterprising ones with maritime interests were called *Sārthavāhamahāsamudrivatīrṇa*¹⁶. The shop keepers made their living by buying and selling products (*Kraya-Vikrayaṇa*) in their shops.¹⁷ The trading class included bullion dealers engaged in counting money and gold pieces (*dhanam hīranyam gaṇati*).¹⁸ The gold assayer was called *heraṇṇika*¹⁹. The money lender (*śreshṭhin*) also belonged to this group. He lent money (*yoga-prayoga*) and charged interest (*prayoga*) for the same²⁰. According to the *Milindapañha* the grant of loan was made through a negotiator (*ṃsādha-ka*)²¹. If the borrower (*inaḡāhaka*) failed to repay his debt, it caused him harassment (*inaṡṡā*)²² with such consequences as are not unknown. Besides these bankers, there were cloth dealers (*dussikaṇṇ*)²³. Their stock included fine pieces of woven stuff (*dussaratanam*) imported from Kāśī (*Kāśīkāvāstra*)²⁴. Dealers (*krayikas*)²⁵ also exchanged their merchant goods and the process was known as *pratipanya*²⁶. The deposit of earnest money (*avadraṅga*) is also referred to in the *Divyāvadāna*²⁷.

The term *vaṇik* is noticed in a solitary inscription²⁸ recording the gift of Puśīkānāgapriyā, a vaṇik's wife. This term is used both for shop keepers as well as for caravan traders by Aśvaghosha²⁹ (*bhrashṭhasya sārthād-iva-sārthikāya*)³². The caravan traders, popularly known as *sārthavāha* under the guidance of their chief known as *sārthavāha-jēṭhaka*³⁰ or *pramukha*³¹ covered long distances. Aśvaghosha refers to the fate of a traveller separating from his caravan (*bhrashṭhasya sārthād-iva-sārthikāya*)³². The *Lalitavistara*³³ refers to caravans despoiled by robbers. Lines of communication being insecure, safe journey was possible only under an excellent guide³⁴ who was supposed to be able (*paṇḍita*), clever (*nipuṇa*), sagacious (*madhāvī*) and well-acquainted with the different passages of the forest³⁵. The *Milindapañha*³⁶ also refers to a caravan owner (*sārthavāhasamo*). It also mentions certain rules governing its regulation. The traders went at their own risk, they were expected to test the stability of the bamboo bridge before mounting on it³⁷. The inland traders covered long distances, as for example between Takshasilā (Taxila) and Vārāṇasī (Kāśī)³⁸. The *Avadana Sataka* refers to traders proceeding from the north to the south-(*madhya-deśād-*

INDIA UNDER THE KUSHĀNAS

vaṇijodakshināmpatham gatāḥ)³⁹. In the *Milindapañha*⁴⁰ there is a reference to a merchant going to Pātaliputra with five hundred wagons. That indicates the prosperity and flourishing nature of their business interests.

Besides these two classes of businessmen, there were seafaring merchants (*sārthavāha mahāsamudrāvātīṇa*)⁴¹. A merchant of this class, generally invited companions with similar business interests to accompany him by the call of a gong (*ghaṇṭ=āvaghoshanam kārī-tum*)⁴². The *Mahāvastu*⁴³ mentions merchants crossing over the heavy seas on ships laden with merchandise. The same work⁴⁴ also refers to the transshipment of goods from the ship to a boat, but this was not free from risk. Aśvaghosha refers to ships struck by the waves (*tarāṅgābhīhatā*)⁴⁵, and the winds (*vātāhatā*)⁴⁶. The pilot (*nīyyāmakā*)⁴⁷ exhibited his skill in difficult circumstances in saving his boat from going against the stream.⁴⁸ Warf and ferry dues (*gul-matarpaṇya*)⁴⁹ had to be paid before the ship (*samudrayāna pātra*) sailed with all the difficulties faced by these merchants, their enthusiasm did not abate. A safe return from the sea (*vyuttishṭhati*) or (*vyutpadyati*)⁵⁰ was a happy event in a merchant's life. According to the *Milindapañha*⁵¹, Indian maritime trade was not merely confined to coastal sailings connecting Bengal (*Vaṅga*) with the coromandal coast (*Kolopattana*), Sauvira (*Sovira*) and Surat (*Suratta*), but Indian ships touched far off posts like Alexandria (*Alasandai*) and Takkola (*Takkola*) in the west, and China (*Chinam*) and Java and Sumatra (*Suvannabhūmi*) in the east. The evidence from the other side—Greek and Roman—especially from Pliny, the 'Periplus' and the finds of Roman coins—on trade and commerce between India and the Occident would be considered later on in this chapter.

Dealers in items of Luxuries:—Although the term *vaṇik* is comprehensive and could include all types of businessmen, but the inscriptions and literature have special terms for persons engaged in different economic avocations. Those dealing in articles of luxuries and decorations—include dealers in pearls (*muttārātnaṃ*⁵²-*muktārātnaṃ*), jewellers (*maṇikāra*)⁵³, dealers in red sandal wood (*lohita chandanam*)⁵⁴, dealers in all sorts of fineries who had formed themselves into a guilds (*singāra-vāṇijagaṇānucharitam*)⁵⁵. We might as well include the perfumers (*gandhika*)⁵⁶ in this class. The garland makers (*mālākāra*)⁵⁷ could as well be classed here, although the garlands might not be items of luxuries. The perfumers, garland makers and jewellers had their own organisations in the period of the Jātakas⁵⁸. In this period a few inscriptions⁵⁹ record dedications by the female members of the perfumer class, and a solitary record is associated with the dedication by a jeweller's daughter⁶⁰. In two records from Amravati⁶¹, and one from Pitalakhora⁶², dona-

ECONOMIC LIFE

tions by the perfumers are recorded. The perfumers provided salve (*vilepana*), paint (*viśeshaka*), and ointment (*añjana*), although some preparations might have been made at home.

Jewels and jewellery are noticed by Aśvaghosha and also by Greek writers. Pliny refers to jewel mines in India⁶³, and Aśvaghosha considers a person fool, who proceeding to a jewel mine should by pass the jewels and take always worthless cheap stones⁶⁴. In literature⁶⁵ at least seven types of jewels are mentioned (*saptamayaratnasya*)—including, besides gold and silver (*suvarṇa-rūpya*), lapislazuli (*vaiṣṭūrya*), crystal (*sphaṭika*), red pearl (*lohita muktā*), emerald (*asmagarbha*) and coral (*musāragalva*)⁶⁶. Reference to the cutting of jewels into eight facets (*ashṭāmsaṁ*) suggest the existence of another economic class of precious stone-cutters, but the evidence on this point is wanting. In a record of dedication by the jeweller Nāgāpalita at Kaṇheri⁶⁷, the donor mentions his native town Sopārā. Another inscription refers to jeweller's quarters in Sindh. These references along with the information solicited from Pliny⁶⁸ point to a flourishing business of the jewellers. The Mālākāras or garland makers are mentioned in two records⁶⁹ of their dedications from Kuda; but the term is translated as 'gardener'. It, however, appears that the florists who sold garlands were different from gardeners who are mentioned as *ārāmika* in the *Avadana Sataka*⁷⁰. These professions mentioned above catered mostly for the luxuries and items of toilet of the aristocratic and high class people. These commanded, besides the internal, a good external market, as mentioned by Pliny with a word of warning to the Romans. The *Milindapañha* refers to guild of traders dealing in all sorts of fineries.

Dealers in Provision and Other Essentials:—The essential commodities include cereals and other eatable products. Besides the flour makers (*samitāḱāra*), corn dealers (*dhamṇika*), grinders of barley (*śaktukāraka*) and flour-grinders (*chūrṇa kuṭṭaka*) who had organised themselves into corporate bodies;⁷¹ there were several other economic professions dealing in provisions or necessary articles for the preparation of food or ready food. These included hawkers of boiled rice (*odanika*), sellers of cakes (*pūvika*), sellers of fishes (*macchika*)⁷²—different from fishermen (*bālāsika*)⁷³, dealers in mutton (*aurabhram*)⁷⁴ makers of molaeses (*guḍapāchaḱa*), dealers in honey (*madhukāraka*), sugar (*sarkaravāñija*)⁷⁵, sweet meat dealers (*ukkarikāpanaṁ*)⁷⁶, dealers in spices (*gāndhika pañika*)⁷⁷, and fuel shop keepers (*kāshṭhabāñiyam*)⁷⁸. Other professions which could be placed in this group were those of oil millers (*tilapīḍaka*), sesamum powder makers (*tilakūṭaka*), winnowers of grain (*pavanenāṭṭhāyika*)⁷⁹. Dealers in strong drinks were known as *majjika*⁸⁰. It appears from the list that producers of certain articles were not sellers, as for

INDIA UNDER THE KUSHĀNAS

example fishermen (*bālisika*) and sellers of fishes (*macchika*) were different.

Masons, Mechanics and artists:—Half a dozen professions relating to mechanical arts, and an equal number of masons and architects are noticed in literature. The former group included workers skilled in mechanical art (*śilpika*)⁸¹, those in hydraulic engines (*yantrakāra*)⁸²—called *odayantrika* in a Nāsik record⁸³, carriage builders (*rathakāra*)⁸⁴ and makers of oil-wheels (*tailika chakra*)⁸⁵. Those belonging to the mason class were the architects (*peśalaka*), plaster layers (*lepaka*), well-diggers (*kūpakhānaka*)⁸⁶, and mud carrier (*mrīttikavāhaka*)⁸⁷. Of these professions, only one, that of wheel wright and carriage builders (*rathakāra*) is noticed in the earlier Buddhist literature⁸⁸, along with those of barbers, leather workers, and weavers, besides potters and baskets makers, as low professions (*hina-sippa*).

Worker in Metals:—Workers in metals included black smiths⁸⁹ (*karmāra*), or ironmongers (*lohakāra*)⁹⁰, needle makers (*sūchi kāra*)⁹⁰, goldsmiths (*suvarṇakāra*)⁹¹, coppersmiths (*tāmrakuṭṭaka*)⁹², worker in glass and lead (*śisakāra*)⁹³, workers in tin (*tipukāra*), brass (*thaṭṭakāra*) carvers in ivory (*dantakāra*), and workers in iron (*ayaḱāra*)⁹⁴. A good many of these professional classes are mentioned in the inscriptions of this period. *Lohavarṇa*, *lohakāra* (modern Hindī *lohāra*) are noticed in two or three Brāhmi records from Mathurā⁹⁵. The prosperity of this profession is evinced from the fact that a jeweller, who certainly enjoyed a higher economic status gave his daughter in marriage to a blacksmith's⁹⁶ son. During the period of the Jātakas⁹⁷ the blacksmiths had a guild of their own, the *Mahāvastu* notices a few details concerning this profession. The blacksmiths were expected to be expert in all arts (*mahā prajño sarva śilpehi abhiño*)⁹⁸ and could also make needles (*karmāra vo śaknoti sūchi pi kartum*)⁹⁹. They also kept apprentices (*karmāram-antevāsīn*).